

**عنوان مقاله:**

**چرا جامعه مدنی ترکان خراسان از مقوله حق خواهی و پیشرفت باز ماندن؟**

**نویسنده:**

**محمد برزگر دِوین**

**«دِمیر گوجو»**

**Demir Gücü**

**تابستان سال١٣٩٩**

**Instagram:turke\_devin**

**Telegram:turkedevin**

****

**چکیده:**

**پس از گذشت ٩5 سال تأثیرگذاری شدید عملیات ذوب فرهنگی (آسیمیلاسیون) در بین ملت بزرگ تورک خراسان و سکوت سهمگین و جهل تقویت شده در این سرزمین پهناور و حاصلخیز، حالا با نگاهی تخصصی و بیان واقعیت ها درمورد بازماندن ملت تورک خراسان از حق خواهی و عقب گرد فاجعه بار آن ها از جبهه هویت طلبی و همین طور در تمام زمینه ها از جمله دست نیافتن به پیشرفت در زندگی یا به زبان ساده تر نچشیدن طعم خوش یک زندگی ساده که حاصل آن امروزه نهادینه شدن پذیرش ذلت و خاری و تبدیل آن به جزئی از ارکان اصلی زندگی که همان سبک زندگی اشتباه می باشد روشنگری ای صورت گرفته است تا ذهن را برای پیدایش حقیقت به چالش بکشد، در این مقاله کوشیده شده است برای آگاه سازی ملت تورک با بکار گیری اصل مطلب به همراه تجزیه و تحلیل هایی در کنار بیان مدارک موثق عاملی باشد تا خواننده را به سطح بالایی از آگاهی در رابطه با وجود خویش و سبک صحیح زندگی هدایت کند.**

**مقدمه:**

در سر آغاز مقدمه برای روشن شدن بخشی از هدف این مقاله باید خواننده این مسئله رو در نظر داشته باشه موضوعات مطرح شده در داخل این بحث مربوط به تمام ملت تورک در ایران هم می باشد چرا که از دوره باستان تا دوره قاجار بین آنان تاریخ و فرهنگ مشترکی وجود داشته، پس آگاه باشید که باید گسترده تر تفکر کرد و پیوسته ذهن مان را باید به چالش بکشیم. ما همیشه حافظ صلح و برابری بوده ایم و هستیم و خواهیم بود، ولی هیچ گاه از حق خود نمی گذریم و در کنار این به حقوق دیگران احترام گذاشته و میگذاریم. پیشرفت و گذشتن از این وضعیت در ایران متصل به حفظ هویت و شناخت حقوق خود و انرژی خاص است.

همیشه در طی یک قرن تهاجم فرهنگی و بی‌عدالتی فقط یک جواب از طرف ملت شنیده شد و آن‌هم سکوت بوده است، با توجه به استارت خوردن عملیات ویرانگر ذوب فرهنگی (آسیمیلاسیون) در خراسان باعث شد که امروزه نسل جدید تورک خراسان علاوه بر آگاه نشدن از تاریخ و آثار باستانی خود حالا زبان مادری خود را به فراموشی بسپارند و در یک دوره از زندگی، هویت ثانی رو برای خود انتخاب کنند و با آن هویت جعلی و پرفراز و نشیب بزرگ شوند، کوچک شمردن و فراموشی زبان مادری تنها یکی از اثرات حل شدن انسان در هویت ثانی است که در بعضی موارد باعث ایجاد شکاف‌های وسیع بین هم نوعان خود است مانند جدایی ترکان خراسان از تورکمن ها تا به دلیل پررنگ کردن تفاوت مذهبی در کنار این‌که هر دو مشترکات بسیار زیادی با یکدیگر دارند و جزو یک خانواده هستند، یا جدایی ترکان خراسان از آذربایجان به دلیل تفرقه‌افکنی ازلحاظ نوع زبان که امروزه در بین ترکان خراسان باب شده است که این جمله رو تکرار می‌کنند:[زبان آذربایجانی‌ها کاملاً با زبان ما فرق می‌کند، آن‌ها تورک‌های اصل هستند!!!] این اشخاص کسانی اند که هویت ثانی رو پذیرفته‌اند و پیوسته حتی توان مکالمه ساده را به زبان مادری خود ندارند و آن را فراموش کرده‌اند و یا به دلیل تأثیر عمل آسیمیلاسیون (ذوب فرهنگی) در زبان مادری خود بیشتر از اصطلاحات بیگانه فارسی استفاده می‌کنند درحالی‌که از قدیم‌الایام معادل اصطلاحات اصیل تورکی در زبان مادری وجود داشته و دارد. این نوع کارها همان عملیاتی است که مسیر رسیدن استعمارگران به هدف خود را هموارتر می‌کند تا آنان در این مسیر با پیاده کردن افکار زالو صفتانه خود همراه با کمک جیره‌خوارهای ساکن در کشور موردنظر، از آگاهی ملت سوءاستفاده نموده، که محصول آن پروراندن پیچک‌هایی بنام پانفارسسیم است و با شاخ بال دادن آن‌ها و رساندشان به قدرت (حکومت‌داری) افکار پان ایرانیستی را در خارج از مرزهای ایران رواج دهند و رعیت‌های بیشتری برای خود دست‌وپا می کنند.

معنی کلمه‌ پان فارس چیست؟ اول بیایید واژه‌ی (پان) را بفهمیم: یک واژه و اصطلاح یونانی است به معنای کل، همه و… اندیشه‌های سیاسی گوناگونی در سده‌های اخیر به‌طور عمده بر پایه‌ی اشتراک زبانی شکل‌گرفته‌اند که هر یک از این اندیشه‌های سیاسی دارای تاریخ و پیشینه‌ی تشکیلات حزبی و سیاسی مکتوب و ثبت‌شده منابع معتبر هستند. در اصل یک نوع شوونیستی و نژادپرستی و ایدئولوژی است. این حرکت اساسا نژاد مجهول آریایی را برترین نژاد در ایران نه بلکه در جهان میداند.

این جریان دقیقا از اواخر دوره ی قاجار جرقه های اولیه اش خورد و پس از به روی کار آمدن حکومت تاریک پهلوی اول ظهور کرد، کسروی یکی از تاریخ نویسان پهلوی بود که بدستور اربابش چیزی مینوشت که سرورش خوشش بیاید و کلمه پان فارس از نظر او آن طور که در نوشته هایش آمده؛ پان فارس یک پرچم، یک دین، یک زبان، یک دولت است. (1)(2)(3)

این گونه است که هیچگاه در طول یک قرن وحدت ملی در ایران وجود نداشته است.

تعریف پان فارس به زبان ساده به این شکل است که به‌غیراز زبان فرهنگ و تاریخ خود، زبان فرهنگ و تاریخ دیگری را قبول ندارد و وجود هر ملیت یا قومیت دیگر در کنار خود را کتمان می کنند و تنها ادعایی را که در این رابطه در پیش میگیرند این است که ((آن ها قبلا فارس بودن!!!!))

پانفارس می‌خواهد ملت‌های دیگر را به‌زور یا با صرف هزینه‌های هنگفت,به شکل ملت خود درآورند و درنتیجه آن ملت‌ها زبان فرهنگ و تاریخ خود را فراموش کرده و در ملت حاکم حل و ذوب بشوند.

تحمل دیدن زبانی دیگر در کنار خود را ندارد. موفقیت پیروزی و خوشبختی را فقط در زبان خود می‌بیند درحالی‌که زبانی دیگر(چه برتر چه سطح پایین‌تر)را قبول ندارد. این جریان در عصر معاصر مسبب حادثه های مختلف و از بین رفتن حقوق انسانی و اقتصادی خلق های این سرزمین بوده است.

پان ایرانیسم: اندیشه است که خواهان ایجاد وحدت فرهنگی\_سیاسی همه‌ی ایرانیان است. این واژه در سال 1306 توسط محمود افشاری یزدی وارد فرهنگ واژگان سیاسی ایران شد. روز پانزدهم شهریور 1326 خورشیدی مکتب پان ایرانیسم در شهر تهران بنیان گذاری شد. اساس این اندیشه با برتر دانستن نژاد مجهول آریایی و رواج زبان فارسی و نابودی زبان های تورکی و بلوچی و عربی و جعل تاریخ برای قومیت فارس در زیر چتر این شاعر سمبولیک ایران واحد شکل گرفت. درباره‌ی این مورد در قسمت‌های بعد به‌طور تخصصی توضیح خواهم داد.

پس حضور استعمار گران در کشور و پیاده‌سازی افکار خود، ملت با نوع اندیشه آن‌ها خو گرفته چراکه در قبال جهل مطلق در بین جامعه آن زمان مجبور به پذیرفتن سخنان پیچیده در آن موقع شدند تا درواقع در کنار فعالیت‌های پان ایرانیستی مردم ازجمله ملیت تورک که جمعیت بالایی را در ایران تشکیل می‌دهد این‌گونه توجیه شدند که این (ایسم) وارداتی می‌خواهد ممالک محروسه موسوم به ایران را از شر (اجانب) در امان نگه دارد. اما ملت هیچ‌وقت به دنبال اصل حقیقت حتی پس از آگاهی نرفتن تا بفهمند که این (ایسم) بر اساس طرح(اجانب) درصدد تبدیل ایران به یک کشور (یکدست) و نابودی فرهنگ شما ترکان و دیگر ملل غیر فارس بوده و می‌خواهند با حفظ موجودیت فیزیکی‌تان، یک هویت معنوی جدید که موافق منویات سیاسی صاحبان این طرح است به شما تحمیل کند.

حال این استعمارگران هستند که با اجرایی کردن عملیات آسیمیلاسیون در جامعه‌ی تحت سلطه‌ی خود باعث به وجود آمدن جامعه‌ای ضعیف و سرخورده می‌شوند. باید فهمید در این نوع جامعه است که ذهن‌های زنجیرشده تشکیل می‌شوند و تمام نگاه جامعه بر اساس نوع نظر اربابان زمان وقت صورت می‌گیرد و هر صدا و نظری مخالف آن که در صدد حق خواهی باشد را محکوم‌به خیانت و دشمنی علیه وحدت ملی (پوچ) می‌کنند.

برای پیشرفت یک ملت مطالعه کردن و حفظ هویت اصلی؛ خود جز کارهای بسیار مهم است چراکه به دنبال آن خودباوری‌ای نصیب انسان می‌شود. در جامعه‌ای که تحت تأثیر عملیات ذوب فرهنگی (آسیمیلاسیون) قرارگرفته است مردم بازیچه قرار می گیرند و نتیجه هدف‌هایی را که رژیم‌های استعمارگر و دیکتاتور وقت از قبل برای بقای خودساخته‌است را به‌مرور زمان می‌پذیرند و آن رژیم استعمارگر با رژیم‌های دست‌نشانده‌ی خود یک بازی را آغاز می‌کند تا همیشه استعمار گری خود را ادامه دهد و از طرفی منافع استعماری خود را حفظ کند. این جزو اصلی اهداف آن‌ها است که سطح مطالعه‌ی آزاد را در بین جامعه تحت استعمار خود رو کاهش می‌دهند حال چه از طریق مشغله‌های شغلی که مرتبط به اقتصاد می‌شود و چه از طریق تغییرات اساسی در ایجاد نوع دیدگاه ناقص که تأثیر مستقیمی بر زندگی روزمره‌ی جامعه دارد. در اصل اگر بخواهیم اصل مطلب رو از نوع بکار گیری سیاست‌های رژیم‌های استعمارگر وقت بدانیم آن‌ها در پی به وجود آوردن یک ذهن تنبل در بین آن مردم جامعه‌ای اند که تحت استعمارشان هستند، و چه سود فراوانی برایشان دارد که این ذهن تنبل رو در بین کودکان و نوجوانان نهادینه نمایند تا آینده‌ی بقای حکومت خود را تضمین کنند.

امروزه جامعه‌ی ایران دارای مشکلات فراوانی است ولی عامل اصلی یا یکی از عوامل اصلی این مشکلات نبود مطالعه کافی است که ثمره آن به وجود آمدن یک ذهن تنبل در بین ملت و بیشتر در بین جوانان کشور است. وجود یک ذهن تنبل در بین جوانان کشور از به وجود آمدن یک جنگ نظامی مرگ‌بارتر است زیرا به‌مرور زمان هدف‌ها را از بین می‌برد و وقتی هدفی نباشد پیشرفتی هم نیست و این می‌شود که یک جامعه عقب‌مانده شکل می‌گیرد.

در قدم اول برای فعالیت در مسیر حق‌خواهی باید با حقوق مدنی خود به‌عنوان یک تورک خراسان آشنا شویم و پس از آگاهی با خود تجزیه تحلیل کنیم که امروزه با پی بردن از حقوق مدنی خود در کجا ایستاده‌ایم و چه وضعیتی داریم. در قدم دوم باید علت بازماندن از مسیر حق‌خواهی رو بدونیم و بقولی دشمن اصلی خود را به‌صورت واضح بشناسیم و از تمام اعمال او باخبر شویم تا در آخر به نتیجه‌ی اصلی برسیم و به آن عمل کنیم.

🙤حقوق مدنی ترکان خراسان**:**

🞛رسمیت زبان تورکی طبق قانون اساسی

🞛تأسیس فرهنگستان زبان و ادبیات و فرهنگ تورکی

**🞛عدالت اقتصادی:**

1) داشتن حقوق اقتصادی مثل قومیت فارس

مانند سرمایه‌گذاری در مناطق تورک‌نشین مانند مناطق فارس نشین

2) تأسیس و راه‌اندازی کارخانه‌های مادر مانند ذوب‌آهن و پتروشیمی و خودروسازی و...

3) سرمایه‌گذاری‌های خرد و کلان اقتصادی در مناطق تورک‌نشین

4) ایجاد مناطق تجاری آزاد اقتصادی

5) تقویت واردات و صادرات

و...

**🞛عدالت اجتماعی:**

1) حقوق اجتماعی مانند داشتن اِن جی اوها

2) داشتن رادیو و تلویزیون به زبان تورکی

3) داشتن و حفظ رسم و رسومات

4) حفظ آثار تاریخی

5) حفظ زبان مادری

6) جلوگیری از مهاجرت جوانان

7) تأسیس و ایجاد اتوبان‌ها و بزرگ‌راه‌ها و

ایجاد فرودگاه‌های بین‌المللی

8) همکاری فرهنگی با دیگر کشورهای تورک

🞛عدالت سیاسی:

1) اجازه‌ی داشتن احزاب

2) تائید صلاحیت کاندیداهای هویت گرا و...

3) انتخاب وزیر و رئیس‌جمهور از تورک‌ها

4) انتخاب استانداران بومی

5) عدم بکارگیری مدیران و استانداران با تفکر ایرانشهری

6) آزادی زندانیان سیاسی تورک های تحول‌خواه و هویت طلب

این آگاهی‌ ای از حقوق مدنی خود به‌عنوان یک تورک خراسانی بود، حالا پس از تجزیه‌وتحلیل می‌فهمیم که وضعیت ما چگونه است و امروزه توسط چه حزبی محکوم‌به سکوت بدلیل پایبندی به میهن و تحمیل شدن زبان فارسی نه‌تنها به تورک‌ها بلکه به ملل غیر فارس و از بین رفتن یا سند خوردن فرهنگ و تاریخ خود در خراسان بنام اقوام تبعیدی هستیم. پانفارسسیم یا پان ایرانیسم تنها عوامل اصلی‌ای هستند که هویت ملل غیر فارس رو به مرز نابودی کامل می‌کشانند. بیایید با دید تخصصی‌تر به عوامل نابودی هویت ملیت‌های غیر فارس نگاه کنیم.

پان ایرانیسم و پان فارسیسم درواقع سهم ایران از هجوم استعمار اروپایی برای کنترل و مصادره ثروت‌های نهفته در آسیا و آفریقا بود. هجوم متکی بر شناخت و دانشی فاشیستی از دنیای آسیایی و آفریقایی بود که مستقیماً در خدمت تاراج مواد اولیه و ایجاد بازار مصرف کنترل‌شده و حتی لامکان انحصاری بود. کلیسا و دانشمندان علوم مختلف در تب‌وتابی که قابل‌مقایسه با تب‌وتاب جویندگان طلا در آمریکا شمالی بود، درصدد کشف شرق بودن. این دانش نوین قرار بود نقش مهم‌تر و مؤثرتر از نیروی نظامی در سلطه‌ی بر شرق ایفا کند. بدیهی است که تئوری‌های نژادپرستانه به‌خودی‌خود عامل به وجود آورنده استعمار نیستند و اگر بدنبال رابطه‌ی علت و معلولی بین دو پدیده هستیم قابل‌قبول خواهد بود که بگوییم استعمار نظریات غیرانسانی موجود (هم باورهای عامیانه و هم نظرات علمی) را به خدمت اهداف سیاسی و اقتصادی خود گرفت. استعمار پس از پیاده‌سازی افکار خویش در شرق گاهی متوجه ی این بود که اعمال تحت فرمانش از موقعی که میان مردم برخوردار نیستند و بخاطر تخفیف آثار این کمبود است که بالفور رهنمود می‌داد:(با رضایت نژاد زیر سلطه کوشش کنیم که پیوندی باارزش‌تر و محکم‌تر در جهت اتحاد افراد حاکم و آن‌هایی که تحت حکومت ایشان‌اند پیدا کنیم.) کاربست این تئوری عمومی در مورد هر یک از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره متفاوت بود. در مورد ایران میدان رقابت دو استعمار روسیه و بریتانیا بود. البته قبل از بیان توضیحات بیشتر این مطلب مهم رو به یاد داشته باشیم که‌ دنیسون روس در نامه‌ای به سازمان جاسوسی انگلستان به چرایی دخالت بریتانیا در ایران و آفرینش پانفارسیسم به‌خوبی بیان کرده است، او بیست‌وشش جلد کتاب در خصوص اقوام هند و اروپایی نوشته بود. او در آن نامه‌ی محرمانه در سال ١٩١۴میلادی به سازمان اطلاعات دولت انگلستان نوشت و بعدها این نامه در کتاب منتشرشده از وی با عنوان"کتابچه‌ی راهنمای تورانیان و پان تورانیسم"جای گرفت و سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شد چنین می‌نویسد:

"پان تورانیسم که به معنای اتحاد اقوام تورک، مغول، فین و اوغوز می‌باشد تنها سخنی بیهوده است. نه شرایط جغرافیایی و نه شرایط اجتماعی برای چنین اتحادی مساعد است. اتحاد ترکان مسلمانان ترکیه، قفقاز، ترکستان و ادیل که در خصوص شعور ملی قومی عقب‌افتاده‌اند امکان نداشته و با روند نزولی شعور ملی در میان ترکان آناطولی خطری تشکیل نمی‌دهد. اما این حرکت که هم‌اکنون از سوی آلمان‌ها تشویق می‌شود اگر بتواند ترکان جسور و جنگاور ایران را که یک‌پنجم اقوام تورک را تشکیل می‌دهند بیدار نموده و ترکان ایران ابتدا با برادران قفقازی خود متحد گشته و سپس در سایه‌ی تبلیغات با عثمانیان روابطی نزدیک تأسیس نمایند، اتحاد این چنینی ترکان منافع انگلستان را در هندوستان به خطر خواهد انداخت. (4)

حالا به ادامه بحث قبلی بپردازیم، عدم تناسب قوای نظامی ایران با این دو امپراتوری یعنی بریتانیا و روسیه باعث شده بود که ایران با به رسمیت شناختن حقوق استعماری این دولت‌ها تلاش خود را متوجه چانه‌زنی بر سر میزان امتیازات و برقراری نوعی توازن مثبت بین این دو قدرت بکند. دو حادثه مهم ادامه این روند را غیرممکن کرد.

نخست جنبش اعتراض علیه داده شدن امتیاز انحصار تجارت تنباکو به یک شرکت خارجی بود که در ادامه کار به سست شدن سلطه بلامنازع دربار قاجار بر کشور طی انقلاب مشروطه انجامید.

پروسه تضعیف دربار تا جلوس احمدشاه جوان بر تخت سلطنت ادامه یافت. وی به‌عنوان شاهی که به سلطنت قانع بود و حکومت نمی‌خواست(به قول طرفداران رضاخان: نمی‌توانست بخواهد)، پدیده‌ای جدید در ایران بود. تا آن زمان سلاطین ایرانی سلطه بلامنازعی بر تمام ارکان قدرت مملکتی داشتند. حضور ضعیف آخرین پادشاه قاجار در مرکز اعمال قدرت درحالی‌که قدرت برآمده از انقلاب مشروطه درنتیجه خیانت‌های درونی بیرونی بشدت ضعیف و قوام نایافته بود، خلاء مهمی درصحنه سیاسی کشور پدید می‌آورد. حادثه دوم وقوع انقلاب اکتبر روسیه و بلارقیب ماندن خوان غارت ایران برای انگلستان به‌تنهایی بود. بدین‌سان ما در مقطع کوتاهی از تاریخ ایران با خلائی دوگانه روبرو هستیم. خلاء ناشی از کمرنگ شدن قدرت شاهانه و غیبت یکباره روسیه از خوان غارت ایران. لذا از سه بازیگری که از طریق ((موازنه مثبت)) مذکور در بالا تعادل اوضاع در ایران را حفظ می‌کردند، تنها یک بازیگر یعنی که همان روباه استعمارگر جهانی، بریتانیا بر صحنه مانده بود. راز موفقیت بریتانیا در موفقیت تام و جری تمامش در ایران را باید در شرایط (طلائی) برآمده از این خلاء دوگانه جستجو کرد. در این شرایط(عقل سلیم) امپراطورانه حکم می‌کرد که تا حریف به خود نیامده، کار را یکسره به کام خود بکند!

جنبش تنباکو و انقلاب مشروطیت تنها جامعه ایرانی را دچار تحول نمی‌کرد، استعمار نیز از این حوادث می‌آموخت، بر مناسب‌ترین موج‌ها سوار می‌شد و خود را برای گام‌های بعدی آماده می‌ساخت. حوادثی که با جنبش تنباکو در تاریخ آغاز و با دشواری‌های ناشی از امضای قرارداد ١٩١٩ به تکوین نهایی خود رسید، در کنار تمامی تجربیات استعماری موجود درآن تاریخ مؤید نکته مهم تاریخی برای سیاست بریتانیا در مورد ایران داشت:(ساخت سنتی\_فدرالیستی دولت در مستعمرات و نیمه مستعمرات، اداره و کنترل این کشورهای را دشوار و غیرقابل اطمینان می‌کرد.) با توجه به بحث جیره‌خوارهای وطنی که در متن‌های بالاتر بیان کردم حال بریتانیا با داشتن شبکه‌هایی از جاسوسان و مزدبگیران گوناگون در سطوح مختلف دیگر برای اعمال سلطه کامل کافی نبود. ارزان‌ترین و مؤثرترین شیوه اعمال سلطه بر این کشورها، رژیمی قدر قدرت سانترالیستی است که همه ایالات کشور و همه ارکان جامعه را تحت کنترل آهنین خود داشته باشد.

برای شفاف‌تر شدن بحث اشاره‌ای کنیم به سِنترالیسم که الآن به آن اشاره کردم، سِنترالیسم یا تمرکزگرایی (Centralisation) نوعی نظام حکومتی است که در آن‌همه امور کشور از یک مرکز رهبری می‌شود، برخلاف کشورهایی که به‌صورت فدرالی یا حکومت‌های ایالتی و ولایتی اداره می‌شوند. در جامعه‌شناسی یعنی تجمع زیاده از حد قدرت توسط عده‌ای اندک در یک گروه سازمان‌یافته اجتماعی. این تجمع قدرت را می‌توان با معیارهای وزن، وسعت و حیطه اندازه‌گیری کرد. زیرا مقوله‌های تمرکز از نوع تمرکز جغرافیایی، تمرکز کارکردی، یا نوع دیگر است. تمرکززدایی عبارت است از رساندن تجمع قدرت به حد نازل.

حالا ادامه بحث را بیان می‌کنم، همان‌قدر قدرت سانترالیستی است که همه ایالات کشور و همه ارکان جامعه را تحت کنترل آهنین خود داشته باشد و در رأس این رژیم بایستی فردی باشد که بتواند با عمال وحشت بر(رعایا)خود حکومت کند و در سرسپردگی نسبت به امپراتوری تردیدی به خود راه ندهد. به گفته ژوزف کیپلینگ در چنین حکومتی:[استر، اسب، فیل یا گاو نر از سوار خود اطاعت می‌کند و سوار از گروهبانش و گروهبان از ستوانش و ستوان از سروانش و سروان از سرگردش و سرگرد از سرهنگش و سرهنگ از سرتیپی که فرمانده سه هنگ می‌بود، سرتیپ از ژنرالش و ژنرال از نایب‌السلطنه که او نیز به‌نوبه خود خدمتگزار ملکه انگلستان است.]

در این ساختار حکومتی که از اهالی بومی به‌عنوان (استر، اسب، فیل و گاو نر) یادشده است، بدون نیاز به اقداماتی با مخارج اضافی نظیر اشغال نظامی و نگهداری قشون اشغالگر در کشور، تمامی امیال استعمار مسلط برآورده می‌شود.

باید در نظر داشت که مداخله‌ی بریتانیا برای طرح و اجرای یک برنامه ماجراجویانه در ایران و تبدیل این کشور صاحب نفت به یک شرکت خصوصی قابل‌کنترل از بالا، فاشیستی‌ترین طرح استعماری آن روزگار نبود. وقتی‌که اردشیر جی ریپورتر در سال ١٨٩٣به ایران اعزام شد کثیف‌ترین نقشه‌ی استعمار در اکثر نقاط آسیا و آفریقا در حال پیاده شدن و ثمر دادن بودند. با تکامل صنعت اسلحه‌سازی، غرب در برابر آسیا و آفریقا شکست‌ناپذیر شد.در پایان دهه١٨٩٠این صنعت دیگر کامل بود. سربازان تمامی کشورهای اروپایی می‌توانستند در هرگونه شرایط جوی، به حالت داراز کشیده بدون اینکه دودی از سلاح‌هایشان خارج شود ٢٠گلوله در ٢٠ثانیه شلیک کنند. تنها اشکال این سلاح این بود که توده انبوهی از جنگجویان بومی می‌توانستند بعد از اصابت گلوله نیز سر پا باشند و درنتیجه در صورت زیاد بودن تعدادشان بتوانند خود را به نیروهای اروپایی نزدیک کنند و تلفات اندکی به آنان وارد کنند. در سال ١٨٩٧بود که در کارخانه اسلحه‌سازی بریتانیا واقع در (دومدوم) در اطراف کلکته گلوله‌های شروع به تولید شدند که هسته‌ی سربی آن‌ها به‌محض اصابت منفجرشده و شخصی که مورد اصابت این گلوله‌ها قرارگرفته بلافاصله با زخم‌های وحشتناک نقش بر زمین می‌کرد. بااین‌حال دیگر هجوم مردم آسیا و آفریقا به ارتش‌های اروپایی بی‌خطر بود. در جنگ (اومدورمان) در سال ١٨٩٨تمامی کلکسیون تسلیحاتی غرب به آزمایش درآمد.

وینستون چرچیل خبرنگار روزنامه(مورنینگ پست)در بیوگرافی خود بنام (زندگی پیشین من) در مورد این جنگ چنین می‌نویسد:[اصلاً شبیه جنگ جهانی نبود، هیچکس احتمال مرگ خودش را نمی‌داد... برای جماعت بزرگی که در این جنگ انگلستان شرکت کرده بودند این جنگ چیزی جز قسمت اصلی از یک ورزش دوست‌داشتنی نبود.]در این جنگ به ازای ١١هزار کشته‌ای که بریتانیایی‌ها در پشت سرخود بجا گذاشته بودند،فقط٢٨سرباز انگلیسی به هلاکت رسیدند. در آن زمان نژاد سفید اروپایی برتر و در بین آنان آنگلوساکسونها، برتر از دیگران محسوب می‌شدند. این جزئی از تقدیر [نژاد سفید] بود که [وحشی‌ها] را نابود کند. به گفته ی سون لیند کویست:[طی توسعه‌طلبی قرن ١٩ تصور جدیدی درباره‌ی استعمار رشد کرد. قتل‌عام بعنوان محصول جانبی و گریزناپذیر پیشرفت تلقی می‌شد.]

در چنین حال و هوای غیر بشری، کشیدن نقشه برای غارت یک مملکت و سرگرم کردن اهالی آن با یک تاریخ (باشکوه) هخامنشی و ساسانی هرچند دروغ نباید کاری چندان غیراخلاقی تلقی شده باشد.

البته بریتانیا نمی‌توانست ظهور یک همسایه سرخ در شمال مرزهای ایران را پیش‌بینی کرده باشد اما شبکه‌ای مخفی از عوامل خود در ایران سازمان داده بود که با به حاکمیت رسیدن بلشویکها در شمال ایران نقش بسیار مهمی برای استعمار اجرا کرد.

انقلاب کبیر روسیه نیز که با اعلام «انقلاب جهانی پرولتری» به‌عنوان هدف غایی و قریب الوصول خود به غرب اعلان‌جنگ داده بود به‌نوبه خود بریتانیا را به بازی‌های پیچیده‌ای در ایران فراخوانده بود. این پیام برای بریتانیا در کنار حضور نیروهای نظامی تورک تبار ایرانی برای مستعمره‌ی آن‌ها در هند خطرآفرین بود.

باوجود اینکه به قدرت رساندن یک رژیم صد در صد مطیع بریتانیا در ایران بر اساس منافع مادی مستقیم شرکت‌های نفتی صورت گرفت اما چنین مداخلاتی در سرنوشت دیگر کشورها هم، ریشه در جهان‌بینی امپراتوری داشت و هم منطبق با منافع ژئوپلیتیکی بریتانیا در خاورمیانه بود.

رو به هم رفته جامعه نوین صنعتی غرب دریافته بود که در انزوا و بدون دسترسی به مواد اولیه ارزان و بازاری هر چه بزرگ‌تر برای فروش محصولاتی که به شیوه مدرن، ارزان و انبوه تولید می‌شوند نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهد. به گفته الوین تافلر:

«تمدن موج دوم نمی‌توانست در انزوا به زندگی ادامه دهد. و اینکه به‌سختی محتاج منابع ارزان دنیای خارج بود. بالاتر از همه، به یک بازار جهانی منسجم و واحد نیاز داشت که از طریق آن بتواند به این منابع راه پیدا کند.»

در این قسمت درباره نوع پیاده‌سازی نقشه استعمارگرایانه بریتانیا (بازی ذهنی و جعل تاریخ برای حکومت دست نشانده اش)در ایران به‌طور تخصصی صحبت می‌کنیم تا آگاهی بزرگی نصیب شما ملت بزرگ تورک ایران ازجمله تورک‌های خراسان شود و این را بدانید پس از آگاهی یافتن وظیفه‌ای مهم بر دوش شما قرار می‌گیرد و آن‌هم آگاه کردن هم نوعان شماست تا راه آزادی و پیشرفت در این زندان بزرگ را پیدا کنند تا زنجیره ی پذیرفتن ذلت و خاری در این سرزمین پاره شود. پس در قدم اول برای حفظ هویت توضیح میدهم که بدانید کدام منابع صحیح هستند.

🙛 استعمارگر برای پیشبرد اهداف خود در یکی از عمل هایش تاریخ و فرهنگ قومیت ها و ملیت ها را حذف می کند و دست به تاریخ سازی میزند تا نسل آینده حقیقت را فراموش کند و ساخته ی استعمارگران را جزو هویت خود بدانند، مانند وضعیت ایران که درست در زمان حکومت تاریک پهلوی اول اوضاع بطور کامل عوض شد. قانونی در جهان وجود دارد که می گوید:(( اگر میخواهی ملتی را از پا در بیاوری زبان آن ملت را بگیرد.)) درست مانند زندگی امروزی ایرانیان است، ایرانی متحرک با ملتی مرده. حالا در مورد تاریخ صحبت می کنم تا در آخر بفهمید نزدیک یک قرن مورد بازیچه قرار گرفته ایم و هنوز هم باب میل استعمارگران رفتار میکنیم و تفکر میکنیم.

«از زمان مومسن و رانکه، مورخان تمام نیروی خود را صرف (جمع‌آوری) مواد خام کرده‌اند و در تلاش خود برای ((عمل آوردن)) این مواد به‌صورت کالا ((ساخته)) یا ((نیمه ساخته)) متوسل به تقسیم‌کار شده‌اند و تواریخی مصنوعی مانند مجموعه مجله‌هایی در دست انتشار چاپخانه‌ی دانشگاه کمبریج بیرون داده‌اند. این مجموعه‌ها یادگار پشتکار، دانش دیداری، مهارت فنی و قدرت سازمان‌دهی جامعه ماست. چیزی در زمره پل‌ها و تونل‌ها و سدها و کشتی‌ها و ناوها و آسمان‌خراش‌های حیرت آسای ما به شمار می‌رود و ویراستاران آن‌ها در ردیف مهندسان نامی غرب جای می‌گیرند. نظام صنعتی، با تهاجم به قلمرو اندیشه‌ی تاریخی، به رزم‌آورانی بزرگ میدان عمل داده، جوایز پیروزی شگفت‌آوری تدارک دیده است. حال در ذهن ناظری بی‌غرض شک و شبهه برمی‌خیزد که آیا این فتح بر روی‌هم، تنها مهارت در یک أمر خاص و اعتماد به موفقیت از این راه، توهم و قیاس کاذبی نیست؟»(5)

اسناد تاریخی در بهترین حالت خود، حوزه‌ی اندیشه و عملکرد کسی، گروهی و یا شرایطی را توضیح می‌دهد، که کشف حتی دقیق آن، مطلقأ به معنی گشودن رازی از درون تاریخ نیست، بلکه حداکثر به «مورخ» اجازه می‌دهد که یک رخ داد تاریخی را با تمام جزئیاتش بنا به دریافت خود از اسنادی غالباً نادرست روایت کند، اما مجموعه‌ی این موفقیت‌ها هرگز به کشف پاسخی برای سؤال«تاریخ چیست» منجر نخواهد شد زیرا توضیح اجزاء تاریخ توضیح تاریخی نیست. مثلاً نمی‌شود تاریخ جنگ جهانی دوم را از سخرانی های هیتلر و یا چرچیل و یا هردوی آن‌ها تدوین کرد، هرچند این سخرانی ها بخشی از اسناد جنگ باشد. زیرا روایت جنگ بنا بر تصور دو عامل مهم جنگ، خودبه‌خود موجب بی‌اعتباری آن است. این بی‌اعتباری اسناد تاریخی، چنان‌که معلوم شده است، تا زمان سلسله‌های کهن مصر، بین‌النهرین، چین، ایران، یونان، روم و عرب به دور می‌رود.

« هیچ مدرکی نمی‌تواند بیش ازآنچه نویسنده‌ی آن می‌اندیشیده است، چیزی بیان دارد. آنچه او تصور می‌کرد اتفاق افتاده، آنچه او تصور می‌کرد می‌بایست اتفاق بیفتد، یا اتفاق خواهد افتاد و شاید هم فقط آنچه وی می‌خواست دیگران فکر می‌کند. هیچ‌کدام این‌ها مادام که مورخ درباره‌ی آن کارنکرده و کلید کشف رمز آن را به دست نیاورده واجد معنی و مفهوم نیست.» (6)

این سخن درخشان «کار» هنوز مشکل بزرگ‌تری را دست‌وپا می‌کند، زیرا نتیجه‌ی کوشش مورخ نیز، هر چه باشد، تصورش مشمول همان بی‌اعتباری پیشین است. مثال روشن و نزدیک تفسیر و تصور دیاکونف است از تاریخ ماد و تصور معترض خنجی است بر تصور دیاکونف. در جهان واقعی و در بین اجتماع که دور تسلسل باطل تصورها، جنجال‌ها و هیاهوها، ازآنجایی که بی‌شک تاریخ به‌طور پیوسته از زبان یک دل‌بستگی ویژه بیان و از زبان یک دل‌بستگی دیگر تفسیر می‌شود، مورخ را در گرداب سرسام‌آور امروزی اسیر کرده است.

آنچه را مورخین شوروی بر سر تاریخ و به‌ویژه تاریخ شرق و به‌خصوص تاریخ ایران و از همه بدتر بر سر تاریخ ایران معاصر به وسیله ی ایوانف و امثال او آوردند، این طور است که احساس بیزاری از مورخ رو در خواننده‌ی تیزبین دامن میزند. بر مبنای آنچه آن‌ها تصور می‌کردند انسان از ده هزار سال پیش و در سراسر جهان، ناگزیر بود چنان زندگی و کار کند که احکام قدیمی تئوری پردازان محافل بین‌المللی مارکسیسم را موجه جلوه دهد، تا بدون احساس شرمندگی گسترش اردوهای کار اجباری و تصفیه‌های خونین اندیشه‌های غریبه را ضرورت تاریخی بدانند.

حالا تاریخ در گردابی که مورخین فنی، باستان شناسان، زبان شناسان و مفسران هنر، با بساط رنگینشان برانگیخته‌اند، به اعماق ترس‌آور ناشناختگی می غلطد. آن‌ها بدون این‌که فرصت هیچ آرامشی به ناظرین بدهند، خستگی‌ناپذیر به اختراع و خلق زبان‌ها، اقوام، ملت‌ها، تمدن‌ها، ابرمردها، ابرزن ها و نیز شمارش کشتی‌ها، ارابه‌ها، اسب‌ها، تیراندازان، پیاده‌ها و نیزه‌داران، با ارقامی رؤیا برانگیز مشغول‌اند که حاصل آن، افسانه‌های بی‌شمار تاریخی است که تمام ملل روی زمین را، یکسان در بنای تاریخ سهیم می‌کند، زیرا هیچ ملتی بدون مورخ و بدون مفسر اجزاء تاریخ نمانده است. کافی است در حواشی قطب شمال نعل اسبی بیابند آنگاه سراسر آن اقلیم را چراگاه اسب و تمام ساکنین قطب شمال را پرورش‌دهندگان بی‌نظیر اسب در جهان باستان معرفی می‌کنند!

اما تاریخ، ربطی به هیچ‌یک از این سفسطه‌های پروفسورهای عالی‌مقام ندارد. کوشش کنونی مورخین به صحنه‌ی نبرد پرخشونت و متنوع گلادیاتورها در کلوزئوم شبیه است. نمایشی است از ستیز در تئوری تاریخ و با ابزارهای جنگی گوناگون؛ یکی تور می‌اندازد، دیگری با نیزه می‌جنگد، سومی با خنجر، چهارمی با شمشیر، پنجمی با گرز و همین‌طور به ترتیب حاصل تخصص آن‌ها، بر خاک افتادن جنگ‌جویی در سمت مقابل است؛ که مثل آن دیگری در استفاده از ابزار تاریخی کارآمد نبوده است. بی‌شک جست‌وجوی چیستی تاریخ در اشیاء تاریخی گمراهی است. مدت‌ها است که متخصصین با وسواسی درخور تحسین گریبان یک مومیایی چند هزارساله را برای دریافت پاسخ تاریخ چیست می‌گیرند و چون از مومیایی توضیح بدست نمیاورند، به سراغ نقش پارچه‌ای می‌روند که مومیایی در آن پیچیده شده است، سپس دندان‌هایش رو می شمرند، مدال گردنش رو در میاورند، دنبال مهر و انگشتری مخصوص اش می‌گردند و بالاخره مانده‌هایش رو به آزمایشگاه می‌فرستند تا شاید با کنکاش‌های «شیمیایی» بالاخره چیزی در باب تاریخ کشف کنند.

«فنی کردن مفرط تاریخ اثری بسیار نامطلوب و فلج‌کننده بر مورخ می‌نهد؛ هر مورخی که درصدد برآید میدان عمل خود را گسترش دهد می‌ترسد مبادا آن‌هایی که نکات دقیق‌تر را می‌جویند یا دید ریز بینانه تری از واقعیت‌ها دارند، مچ او را بگیرند. وقتی مدام به کسی گفتند در این و آن مورد اشتباه می‌کند، طرف مستأصل و مجاب می‌شود. یک اثر نامطلوب این امر آن است که مردم معمولاً به کارشناسان محل نمی‌گذارند. مردم می‌پندارند این جماعت برای یکدیگر چیز می نویسن نه برای آن‌ها، و نباید به آن‌ها اعتنا کرد. اینجاست که نویسندگان عامه پسند پا پیش می‌گذارند و سروصدای مورخان حرفه‌ای به‌حق در می‌آید که اینان دانش کافی برای نوشتن ندارند و صرفاً برای خوش‌آیند خواننده چیز می‌نویسند. ما به مغزهای طراز اول نیازمندیم تا مردم نامتخصص اما زیرک را مخاطب قرار دهند. فرانسویان از این حیث خیلی خوب‌اند. آثار به گفته طنزآمیز خودشان «عامیانه» آن‌ها اغلب بهترین و ارزنده‌ترین کارهای تحقیقی فرانسه است. ولی تردید دارم که دیگر کارهایی ازاین‌دست بیرون بدهند. ظاهراً فرانسویان نیز همان راه آلمانی‌ها و آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها را پیش‌گرفته‌اند.» (7)

اما آیا تاریخ در «اجزاء تاریخی» پنهان است؟ آیا تاریخ به نحوه‌ی ورود هلاکو به بغداد، تعداد ضربات وارد آمده بر پیکر سزار در سنای روم، آتش زده شدن تخت جمشید به دست همخوابه ی اسکندر!، حمله‌ی خشایارشا به آتن و یا به شورش دهقانان در چین مربوط می‌شود؟ آیا هزاران بار بیان هر یک از این رخ دادها، با هزاران تفسیر گوناگون، تعریفی برای تاریخ می‌سازد و تاریخ را توضیح می‌دهد؟ آیا تاریخ را قهرمانان، خدایان، پیامبران، توده‌ی مردم، جنگاوران، فیلسوفان، دهقانان، مساجد، کلیساها و یا هنرمندان می‌سازند؟ به هیچ وجه! زیرا همه‌ی این‌ها فقط به دلیل حضور در «تاریخی» اند و همه‌ی آن‌ها بدون یک «فضای تاریخی» به‌سادگی از عرصه‌ی تاریخ رانده و در گم نامی محو می‌شوند. هرچند تمامی این اجزاء و اسناد، به کار مورخ هم می‌آید، چراکه برای کشف ارزش و یا بی‌ارزشی هر کتیبه‌ای باید ابتدا آن را خواند، اما آن‌ها به‌خودی‌خود تاریخ نیستند و جوابی برای سؤال سمج «تاریخ چیست» همراه ندارند.

پس باید تاریخ، پیش از اسناد، اجزاء و قطعات آن ساخته‌شده باشد. تاریخ یک پازل پراکنده نیست تا با جست‌وجوی اجزای آن بازسازی شود. تاریخ یک پازل ساخته‌شده است که در دستگاه حوادث تاریخی به اجزاء مختلف تقسیم می‌شود؛ پازلی که تصویر ساده‌ی مهارت‌ها و ترفندهای گوناگون انسان برای ادامه حیات، منطبق با شرایط اقلیمی است که در آن زیست می‌کند. مثلاً کسی گفته است از ظهور انسان تا اختراع خط را «پیش‌ازتاریخ» بخوانیم. این تعریفی بسیار لاابالی و بی‌محتوا است. زیرا در آفریقا، که قدیمی‌ترین هومیندها و نیز قدیمی‌ترین ابزارها را یافته‌ایم، با تعریف فوق پیش‌ازتاریخ بسیار آشفته می‌شود.

ازنظر من، بهترین راه توضیح تاریخ، خروج از آن است. اینک در دیرین‌شناسی زیستی رسم است که برای شناخت شرایط زندگی در تجمع‌های اولیه، آن را بازسازی و تجربه کنند. مثلاً با پوسته‌ای کردن یک سنگ آتش زنه، به همان روش دیرین، از آن ابزار می‌سازد تا معلوم شود این کار چگونه و با چند ضربه‌ی صنعتگر کهن میسر بوده است. راه‌حل شناخت چیستی تاریخ نیز ورود از «مدخل» آن است. باید به‌جای نخستین گروه‌های انسانی، در شرایط مختلف جغرافیایی به تاریخ وارد شویم و به‌طور طبیعی معلوم کنیم که در هر وقت اقلیمی، کدام روش مدیریت، بهره‌برداری از زمین و ادامه حیات و رشد را میسر می‌کرده است.

این شناخت تنها مدیریت ممکن از شناخت پایه‌ها و بنیان تاریخ آن قوم و آن شرایط است، چراکه می‌دانیم انسان از دیرهنگام در تنوع جغرافیایی جهان حضورداشته و تنوع تاریخی نشان می‌دهد که انسان در هر جغرافیا فقط قادر به ساخت تاریخ ویژه همان جغرافیا بوده است. اگر الگوی تاریخی فوق فقط با یک جغرافیا منطبق شود، بی‌شک تولد تاریخ از بطن جغرافیا مدلل شده است و برای سؤال «تاریخ چیست» پاسخی از پرفسور تاریخ ایران می یابیم که سخن ما را کامل میکند و ما را به جواب مان میرساند. تاریخ، توضیح تنها روش و تنها مدیریت ممکن برای سازماندهی تولید و ادامه‌ی طبیعی آن در هر جغرافیای متصور است و ازآنجا که زمین بستر اصلی و اولیه تولید بوده است، پس تاریخ از زمین روییده و چون هر رستنی دیگر بومی اقلیم خویش است. (8)

در این مقاله با پیشبرد هدف اصلی خود که همان آگاهی بخشی به ملت تورک خراسان از حقوق مدنی خود می‌باشد که با رجوع کردن به تاریخ و کشف حقایق، بیداری هویتی را در جامعه خراسان رواج می‌دهد، حال می‌خواهم در کنار هدف اصلی جهت تکمیل شدن مطالب خود به هویت جعلی که استعمارگران برای ما ساخته‌اند و خائنین داخل کشور برای یک‌تکه استخوانش در جلد روشنفکران غرب نشین تا پای جان به دنبال آن‌ها می‌دوند و هر کاری که اربابشان بخواهد توسط خائنین استخوان دوست انجام می‌شود بپردازم و تا ببینیم چرا در طی یک قرن خائنین به دستور اربابشان ممالک محروسه موسوم به ایران را در جهان بنام پارس و پرشین معرفی کرده‌اند و می‌کنند و پدر خود را کوروش و تنها حکومت تک‌دانه کشور را هخامنشیان معرفی می‌کنند و چرا در ادامه باز این نوع دیدگاه را به همه‌ی افرادی که داخل کشور زندگی می‌کنند تحمیل می‌کنند و چرا هیچ‌وقت توان شنیدن صدای ملل غیر فارس را ندارند‌، کمی هوشیارانه عمل کنیم و گفته‌های پان فارسیسم ها را کالبدشکافی کنیم تا ببینیم حقیقت واقعی چیست!؟؟ حال در این مقاله می‌خواهم به سؤال کلی که آیا حضور هخامنشیان در شرق میانه باستان با پایان حیات ملی- فرهنگی کامل و یا موقت این اقوام، ازجمله اقوام و تمدن‌های ایران کهن برابر بوده؟پاسخ دهم.

قریب 6000 سال پیش و در مستطیلی به طول 5000 و عرض 2000 کیلومتری که در نقطه‌ی تلاقی دو قطر آن، مرکز بین‌النهرین کهن در حوالی بغداد کنونی می‌نشست، تمدن بشری متولد شد. در این مستطیل هر سه پیامبر بزرگ ادیان آسمانی ظهور کرده‌اند، اولین تندیس و معابد خدایان زمینی را ساخته‌اند، نخستین سطرهای قانون را با نخستین خطوط نوشته‌اند، نخستین شیوه‌های تولید را سازمان داده‌اند، نخستین شهرها بوجود آمدند، نخستین جنگ‌ها را به راه انداخته‌اند و...

اقوام و ملت‌های کنونی ایران از آغاز این دوران در بخش شرقی مرکز این مستطیل تا زمان برآمدن هخامنشیان و آنگاه پس از اسلام سهم بزرگی در تنظیم توانایی‌های انسان ایفا کرده است. پهنه و گستردگی تمدن کهن در شرق میانه، از حدود باور عادی فراتر می‌رود. گِل نوشته‌های «اوروک» از جمع‌آوری مالیات در 5500 سال پیش‌سخن می‌گوید، از 4500سال پیش سندی داریم که از سنگی مالیات و انقلاب مردم برای تعویض حکمران خبر می‌دهد یا در لوح سنگی دیگری از 4100سال پیش در شهر «اور» سخن از برابری اجتماعی و حقوق جزایی گفته‌شده است. این‌ها همه از تجمع انسانی با روابط بسیار گسترده‌ی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در زمان بسیار دور خبر می‌دهد، که گویی با مسائل امروز روبه‌رو بوده‌اند. در این مستطیل تاکنون تمدن‌های مصر، تمدن کناره ی جنوبی و شرقی مدیترانه، تمدن یهود، تمدن سومر، آشور، بابل، لیدی، اورارتو، ماد، عیلام، شوش، ال پی، سیلک، لرستان، مارلیک، ماردین، هیرکانی، سکایی، سیستان، هرات و بالاخره تمدن دره‌های سند شناخته‌شده است.

جدیدترین این تمدن‌ها، تمدن ماد، لااقل به 700سال پیش از ظهور هخامنشیان به دور می‌رود و از دیرنگی بسیاری از تمدن‌های شرق و شمال ایران یا اطلاع اندکی داریم یا به‌کلی بی‌خبریم.

🙤 مادها چه کسانی بودند؟

اگه در قدم اول به دنبال همین سؤال بروید به جواب برمی‌خورد که مادها قومی ایرانی‌تبار از تبار آریایی بودند که قسمت اصلی سرزمینشان شامل جنوب آذربایجان و قسمت‌های دیگری در زاگرس و پایتخت آن‌ها هگمتانه بوده. درواقع یک توضیح مورد دار که بوی شونیسم را می‌دهد یعنی توضیحی‌ای که کاملاً طبق خواسته‌ی و به قلم خود پان ایرانیسم ها را می‌خوانید.

حالا کمی تخصصی‌تر به مادها بپردازیم، ماد واژه‌ای است که از دوران باستان در میان اکثر اقوام التصاقی زبان ازجمله آذربایجانی‌ها، دارای معنایی مشخص بوده و به‌عنوان نام شخص بکار رفته است. پیش از توضیح در خصوص منشأ و معنی و دیرینگی کاربرد این واژه در اول بحث تخصصی مون اشاره به یک قاعده زبان‌شناختی ضروری است. می‌دانیم که تبدیل برخی از فونم ها به یکدیگر درنتیجه کثرت استعمال در تمامی زبان‌ها یک قاعده صوتی عادی است. تبدیل فونمهای «د»،«ت» به یکدیگر در زبان‌های تورکی از دیرباز به‌عنوان یک حادثه صوتی معمول بوده است، مانند تامغا=دامغا، تات=داد، تونوز=دونوز (9)

در زبان تورکی آذربایجانی ریشه افعالی که بیش از یک هجا دارند و به صدای«ت» ختم می‌شوند، هرگاه این صدا میان دو حرف مصوت قرار بگیرد به «د» تبدیل می‌شود مثل آلدات-آلدادیر، اوخشات-اوخشادار، در افعال تک‌هجایی «گئت» و «ائت» نیز این قاعده صادق است؛ گئدیر، ائدیر.

کلمه «ماد» که در هزاره‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد در زبان سومری به معنی «متین» و یا معنایی نزدیک به آن بکار میرفت بدون تردید در زبان گوتیان نیز رایج بود.این واژه در زبان اخیر، به‌عنوان اسم خاص مذکر، واجد معانی‌ای چون محکم، مقاوم، شکست‌ناپذیر بوده است. مثلاً خاقان معروف امپراتوری هون که در سده دوم ق.م در آسیای میانه فرمانروایی می‌کرد مته = مه ته = مئتی (10)

این کلمه در طول تاریخ، در اشکال«مه ته» «ماتا» به‌عنوان اسم خاص ذکر و بصورت «ماتان و ماتانا» به‌عنوان اسم خاص مؤنث، میان مردم آذربایجان معمول بوده و حتی در اشعار و زبان ادبی تورکی آذربایجان نیز بکار رفته است.

به نظر برخی مورخان نام قدیم همدان«اکباتان»،«هال ماتان»بوده است. این کلمه از سه جزء پدید آمده است: هال- مات – آن، «هال» در زبان ایلامی به معنی وطن و سرزمین بود، «مات» همان کلمه«ماد»است که در آن فونم «د» به «ت» تبدیل‌شده و عنصر «آن» نیز در زبان‌های تورکی باستان علامت جمع اسامی بوده است. بنابراین اکباتان به معنی «سرزمین مادها» می‌باشد. البته متذکر می‌شویم که برخی، کلمه اکباتان را به شکل دیگری معنی کرده‌اند. چنانکه ملاحظه می‌شود کلمه «ماد» در ترکیب اکباتان به معنی ایل، طایفه و خلق می‌باشد. همین معنی را در کلمه متاننی = میتاننی که نام یکی از اقوام و دولت‌های منطقه خاور نزدیک است نیز مشاهده می‌نماییم.

به تعدادی از اسامی قبایل مادی نگاهی بیندازیم؛ بیشتر گفته‌ایم که هرودوت نام شش قبیله مادی را قید کرده است. برخی محققان شماری از این نام‌ها را دارای ریشه تورکی و شماری دیگر را واجد اشتقاق هند و اروپایی می‌دانند. لیکن به‌رغم چنین اظهار نظرهایی، همه این اسامی دارای اشتقاق تورکی می‌باشند.

"بوس-بوسای"

1- در زبان تورکی قدیم و معاصر «باس-Bas» به معنی چیره شدن – غلبه نمودن است. (11)

2- کلمه " به سو – باسو" به معنی «پتک آهنی» است. (12)

3- "بسوت – باسوت" در تورکی اویغوری به معنی پشتیبان و یاور می‌باشد. (13)

"پارتاکن"

این نام از دو جزء ترکیب یافته، الف)"پارت = پارتا" این کلمه به ظن قوی با نام قوم تورک "پارت" که سده‌های متأخرتر سلسله اشکانی را پدید آورد مربوط است. ب) "کن" این کلمه در میان اقوام تورک به معنی شهر و آبادی بکار رفته، مثلاً در نام‌های تاشکند، سمیرکند«سمرقند» (14)

شش قبیله ماد به همراه همین تجزیه‌وتحلیل جزو اقوامی التصاقی زبان و تورک می‌باشند ولی من به خاطر کمبود وقت تا همین‌جا بسنده می‌کنم و به ادامه قسمت بعدی می‌پردازم.

اگر علاقه‌مند به ادامه این بحث در مورد قوم ماد هستید به کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته‌شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای،ج1مراجعه کنید.

🙤 اورارتو ها چه کسانی بودند؟

قلمرویی که دولت اورارتو در آن برآمدن شامل بخش مهمی از نواحی مشرق ترکیه کنونی یعنی اراضی میان خط فرضی بین گویجه گول- ارزروم و کوه‌های زاگرس بود. یعنی قلمرو آن شامل دشت‌های آرارت و دامنه‌های شرقی کوه آغری نیز می‌شده است و حتی این دولت در دوران نیرومندی خود تا نواحی کنونی ماکو، نخجوان و غرب دریاچه ارومیه نیز گسترش داشت.دولت اورارتو از بدو تأسیس از سمت جنوب غرب با دولت میلتیاریست آشور همجوار و پیوسته با آن در جنگ بوده است. در حدود 400کتیبه بازمانده از شاهان آشوری و اورارتویی نام اورارتوئیان به‌صورت«اورارتویی بی آی نیلی»نوشته‌شده است. این سرزمین در کتب مقدس «آرارات» نامیده می‌شود.ارامنه با دادن نام اخیر به کوه آغری می‌کوشیدند تا خود را به اورارتوئیان منسوب و مربوط سازند. این دولت در اثر هرودوت«آلارودیAlarodi»نامیده شده است.

تاریخ حقیقی اورارتوئیان نیز تا دوران اخیر تاریک و مبهم بود لیکن حفاری‌های علمی دهه‌های اخیر در اراضی آذربایجان ایران، بسیاری از مسائل مربوط به تاریخ دولت اورارتو را روشن ساخته است. در سال 1910میلادی در منطقه «بسطام» واقع در نزدیکی قره ضیاءالدین، حدود میانه جاده مرند، ماکو توسط یک کارمند سفارتخانه آلمان در تهران کتیبه‌ای سنگی کشف شد. این سنگ نبشته متعلق به شاه اورارتو، روسای دوم((645-658ق.م))پسر اَرگیشتی دوم است که آن را به مناسبت بنای پرستش گاهی برای خالد«خدای بزرگ اورارتوئیان» در این ناحیه کنده است.

بطور کلی تاکنون از غرب آذربایجان ایران، نواحی غرب و جنوب و تا حدودی جنوب شرق دریاچه ارومیه مجموعاً 8 کتیبه یادبود متعلق به شاهان اورارتویی کشف گردیده که اکثر آن‌ها خوانده‌شده که بیشتر این سنگ نبشته ها یادگار پیروزی‌های موقت شاهان اورارتویی است. بیشتر کتیبه‌ها و آثار به‌جامانده از اورارتوئیان در موزه ارومیه نگهداری می‌شود.

زبان اورارتویی جزو زبان‌های آگلوتیناتیو«التصاقی» بود. بنطر تاریخ‌نگاران زبان اورارتویی ازنظر قواعد دستوری و ذخیره لغوی با زبان هوریانی قرابت داشته است. نوشته پژوهشگران این هر دو قوم در هزاره سوم ق.م به دو لهجه یک‌زبان واحد که بدون تردید با زبان آسیای میانه آن عصر و یا زبان‌های سومری، ایلامی و هیتی قرابت داشته است تکلم می‌کرده‌اند و این دو لهجه به‌مرور زمان به دو زبان مستقل تبدیل‌شده اند.

🙤 سومریان چه کسانی بودند؟

سومریان در نواحی جنوبی عراق کنونی«بین‌النهرین»قسمت‌های شمال غرب خلیج‌فارس ازجمله در بابل مستقر گشته و تمدنی پیشرفته پدید آورده بودند. تاریخ باستان سومریان در 4500سال پیش از میلاد نخستین تمدن درخشان بشری را در نواحی مذکور پدید آورده و شهرهایی چون اور – اوروک – ائرئخ – نیپ پور – کیش – لرساکه مراکز مهم تمدن بشری آن روز بوده‌اند را بوجود آورده‌اند. امروزه همه محققان تاریخ باستان برآنند که سومریان از آسیای میانه یعنی از موطن اصلی ترکان به بین‌النهرین مهاجرت کرده‌اند. علی پاشاصالح، حقوق‌شناس نامی در اثر خود بنام «تاریخ حقوق» در خصوص اصل و تبار سومریان و قوانین آن‌ها چنین می‌نویسند:

« نزدیک شش هزار سال پیش در جستجوی زمین‌های حاصلخیز قومی بنام سومری از راه قفقاز و شمال غربی ایران به نواحی جنوبی بین‌النهرین آمدند و در سرزمینی واقع در جنوب مرکزی عراق که سومر نامیده شد و بعد به بابل معروف گردید سکنی گزیدند و به خط میخی روی هزاران لوح گلی قوانین و سرگذشت خود را به زبان سومری نوشتند. الواح مزبور در موزه‌های بزرگ جهان نگهداری می‌شود. بیش از نود درصد الواح و استوانه‌ها و آثار دیگر اسنادی است مربوط به امور اداری و اقتصادی و حقوقی و احکام و محاکم و قباله‌های نکاح و معاملات و وصایا و قبوض ذمه و نام‌های خدایان و امکنه و اشخاص.» (15)

به نظر برخی از علمای زبان‌شناس نیز تائید می‌کنند که سومریان از آسیای میانه برخاسته‌اند به‌عنوان مثال دکتر پرویز ناتل خانلری در مورد منشأ سومریان و اینکه آنان صاحب قدیمی‌ترین نوشته‌ها و تمدن بوده‌اند چنین می‌نویسند:

« زبان سومری کهن‌ترین زبان نوشته شده نوع بشر است. قومی که سومری خوانده می‌شوند از قدیمی‌ترین زمان در مصب رودهای دجله و فرات یعنی فاصله میان بابل قدیم و خلیج‌فارس مستقرشده بود. اینان از حیث نژاد به هیچ‌یک از ملت‌های همسایه خود شباهت نداشتند. تمدن و فرهنگ ایشان که کهن‌تر از همه فرهنگ‌های آسیای غربی است شاید در همان مسکن ایشان ایجادشده و پرورش‌یافته بود. اما از روی بعضی قرائن این گمان هم می‌رود که نخست از مشرق یا شمال شرقی به آن سرزمین آمده باشند.» (16)

حسن پیرنیا هنگام بحث پیرامون خاستگاه سومریان و ایلامیان پس از اشاره به نظریات گوناگون در این خصوص می‌نویسد:

« اکنون بیشتر به این عقیده‌اند که قبل از آنکه مردمان بنی سام(سامیان) به اینجاها(بین‌النهرین) آمده باشند سومری‌ها سواحل خلیج پارس را اشغال کرده بودند(این نظر کینگ دانشمند سومر شناس است) اما اینکه اکدیها و سومریها از کجا آمده‌اند چون در نزدیکی عشق‌آباد(کورنگ تپه) و استرآباد(کورگان آنو) و دره گز (خراسان) اشیاء سفالین، ظرف سنگی، اسلحه مسین و اشیاء دیگر بدست آمده که شیوه ساخت آن‌ها ایلامی است و روی گلدانی از طلا صورت‌های سومری منقور است، بعضی گمان می‌کنند که بین تمدن ایلامی و تمدن ماوراء دریای خزر(منظور آسیای میانه است) ارتباطی بوده و شاید سومریها از طرف شمال برأس خلیج پارس و جلگه بابل آمده باشند. به‌هرحال از حفریات آمریکاییان در (نیپ پور) که یکی از شهرهای سومری است و کشف فهرست سلسله‌های زیاد از پادشاهان این قوم علاوه بر آنچه بود محقق شده است که پیش از سه هزار سال قبل از میلاد سومری‌ها گذشته‌های مفصل داشتند، و بابل مرکز تمدن آن‌ها بوده است...» (17)

همین جملات را علی پاشا صالح نیز در «تاریخ حقوق» نقل کرده است. (18)

این نظریه که خاستگاه سومریان آسیای میانه بوده است امروزه مورد تأیید اکثر دانشمندان اروپایی است. مثلاً مؤلفان «تاریخ حقوق» دانشکده هامیلتون به‌صراحت می‌نویسند که « قدیمی‌ترین ساکنان بابل یعنی سومریان غیر سامی و شاخه‌ای از شاخه‌های قوم مغول بوده‌اند.» (19)

اگر علاقه‌مند به ادامه این بحث در مورد سومریان هستید به کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته‌شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای،ج1مراجعه کنید.

🙤 سکایی‌ها چه کسانی بودند؟

سکایی‌ها جزو اقوام التصاقی زبان و تورک تبار می‌باشند، برای کنکاش در این نظریه پیش از هر چیز ضروری است که منشأ و معنی کلمه «اسکیت» یا «اشگوز» روشن شود.

نام این قوم در منابع آشوری «آشگوزا» در منابع بابلی «اشگوزا» در منابع عبری «آشگوز» نوشته‌شده است. در منابع آشوری نام سرزمین آنان در دوران حاکمیت 28 ساله اشگوزها «کشور اشگوز» ثبت‌شده است. این واژه بدلیل عدم وجود صدای «ش» در زبان یونانی و از آنجا که صدای آخر آن یعنی «ز» با تلفظ قدم «ذ» یعنی به‌صورت «دز= تز» (ت) شنیده می‌شده به شکل «اسکیتا = اسکیت» و بعضاً نیز «اشکید = اشکیت» نوشته‌شده است. بنابراین کلمات «اشگوز» و «اسکیت» اشکال مختلف تلفظ یک کلمه واحد در زبان‌های گوناگون، بر اساس ساختمان صوتی این زبان‌ها می‌باشند. این اقوام در زبان روسی و برخی السنه اروپایی «اسکیف» خوانده‌شده‌اند، این کلمه در طول تاریخ به‌صورت های «شکیدا = شکودا-kidaŠ« و حتی «شکینز kinzŠ« و اغلب به‌صورت «ساک = ساکا = سکا» ثبت‌شده است. حالا باید جست‌وجو کرد که منشأ و معنی کلمه اشگوز – اشغوز – اسکیت چیست.

در داستان کتاب «دده قورقود» که از مهم‌ترین داستان و منابع تاریخی خلق آذربایجان و جهان تورک است نام طایفه «ایش غوز = ایچ اوغوز» قیدشده است. در داستان‌های دده قورقود ضمن اشاره به شعبه‌های اوغوزان نشان داده می‌شود که این طایفه از دیرباز به دو شعبه اصلی تقسیم می‌شده است:

1- ایش غوز = «ایچ اوغوز» ((ایچ به معنی داخل و درون است)) لازم به توضیح است که امروز نیز آذربایجانی‌ها در زبان محاوره بعضاً صدای «چ» را به «ش» تبدیل می‌کنند. مثل اوچ = اوش، قاچ = قاش

2- تاش اوغوز«دیش اوغوز» = ائشیک اوغوز = اوغوز خارجی. «تاش = دیش به معنی بیرون و خارج است»

به نوشته‌ی اولجاس سلیمان «محقق شهیر قزاقستانی» اکنون نیز در زبان تورکی قزاقی باشقیردها را «ایسته گی» (ایچ نسیل – نسل داخلی) و ترکان سیبری را «اوسته گی» می‌خوانند. (20)

از دیرباز «اوغوز»ها را با اسقاط فونم «او – o »، «غوز» نیز خوانده‌اند. کلمه «اوغوز» در آثار و منابع قدیم عربی و فارسی، منطبق با اورتوگرافی زبان عربی غالباً به‌صورت «غز» قیدشده است. چنانکه بیشتر دیدیم، منابع آشوری نیز این واژه را به‌صورت «غوز – گوز» قید کرده‌اند.((همان‌گونه که در کلمه"اشگوز"ملاحظه می‌شود.))باید به یاد داشته باشیم که ساختمان صوتی واژگان تورکی به دلیل التصاقی بودن این زبان، بسیار دیر متحول می‌شود. از این رو نیز واژه اوغوز – غوز – غز در طول سه هزار سال اخیر بسی اندک تغییریافته نام طایفه اوغوز در آثار و کتیبه‌های اورخون – ینی سی نیز ذکرشده است. بدین‌سان معنی اتنونیم ایشگوز – ایشغور روشن می‌شود. این نام از دو کلمه تورکی «ایچ» و «اوغوز» ترکیب یافته و به هیچ‌وجه ارتباطی با زبان‌های هند و اروپایی ندارد و در زبان تورکی آذربایجانی به معنی « اوغوز داخلی» می‌باشد.

اگر علاقه‌مند به ادامه این بحث در مورد سکاها هستید به کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته‌شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای،ج1مراجعه کنید.

این توضیحات اولیه در مورد بعضی از کلماتی بود که داخل بحث مان به آن‌ها پرداختم است و برای اینکه این موارد در ذهن شما مبهم نباشد توضیحات اولیه‌ای از آن‌ها ارائه دادم تاکمی با آن موارد آشنا بشید و این توضیحات رو با تعریف های تحمیل‌شده افکار پان فارسیسم که در زمان تحصیل کمی با آن‌ها آشنا شده بودید مقایسه کنید. و اگر علامه مند به کسب اطلاعات بیشتری شدید به آدرس‌هایی که در آخر هر متن برای شما به اشتراک گذاشتم مراجعه کنید. حالا به اصل موضوع بپردازیم.

داشتیم در مورد اقوامی سخن می‌گفتم که سال‌ها قبل از ظهور هخامنشیان در ایران باستان حضور داشتند و مملو از فرهنگ و تاریخ غنی بودند.

یافته‌های مارلیک که تقریباً تنها جست‌وجوی جدی در تمدن ایران کهن پیش از هخامنشیان است، که گزارش مطمئنی از آن به دست داریم، همراه بافته‌های اتفاقی در حسنلو، سیلک، سیستان، و غیره نشان می‌دهد که در هر مرکز شناخته‌شده ایران کهن که کلنگی بزنیم با درخشندگی خیره‌کننده‌ای از تمدن باستانی اقوام مختلف ساکن این سرزمین پیش از ظهور هخامنشیان روبه‌رو خواهیم شد.

واجب است که این توضیح رو در ادامه اضافه کنم که باستان‌شناسی جهانی به دلایلی که در قسمت های بعدی می‌گویم مصرانه می‌کوشد که تمدن ایران کهن پیش از هخامنشی همچنان در لایه‌های خاک باقی بمان و در حد داستان‌های شاهنامه متوقف باشد. یافته‌های خیره‌کننده در گوشه‌های مختلف این سرزمین هرگز موجب گستردگی جست‌وجو نشده، بلکه به‌عکس این یافته‌ها خود دلیلی بر توقف هر چه سریع‌تر این کاوش‌ها بوده است. سرمایه و دانش انحصاری باستان‌شناسی جهان با جست‌وجوی پی گیر و منظم در همدان و پاسارگاد و تخت جمشید و شوش می‌کوشند که آغاز تمدن ایران را به آغاز امپراتوری هخامنشیان منتقل کند.

استاد بزرگ ناصر پور پیرار تاریخ‌نگار ایرانی در رابطه با یافته‌های تپه‌های مارلیک می‌فرمایند:« گریز نه‌چندان رسمی و مجاز گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران به بخش کوچکی از تپه‌های مارلیک، که علی‌رغم یافته‌های حیرت‌انگیز آن، به‌سرعت مسدود و تعطیل شد» این توضیحات به‌خوبی آشکار می‌کند که در مخفی داشتن تمدن ایران کهن یک سیاست مشخص دخیل است که در این جا می‌کوشم برای شما در این این مقاله از آن پرده بردارم تا پاسخ اولیه از این سؤال که « چرا جامعه مدنی ترکان خراسان از مقوله حق‌خواهی و پیشرفت بازماندن.» را بدست بیاوریم.

شاید تا اینجا با خود بگویید این‌همه توضیحات چه ربطی به‌عنوان مقاله داشته است، باید در جواب بگویم مسائل مربوط به جامعه مدنی ترکان ایران مشترک می‌باشد برخلاف این دیدگاه تحمیل‌شده و ناقص شونیسم ایرانی، این جو ایجادشده که آذربایجان و تورکمن ها و ترکان خراسان و قشقایی‌ها از لحاظ فرهنگ و تاریخ هیچ ربطی به یکدیگر ندارند. ولی در مقابل واجب است درباره ی خانواده بزرگ تورک های ایران مطالعه ای انجام دهید و در آخر مقایسه کنید.

در ادامه بحث مان به یافته‌های مارلیک اشاره می‌کنم و به توضیحات آقای عزت‌الله نگهبان در صفحه 11 و 18 کتاب «ظروف فلزی مارلیک» می‌پردازم که خود بیان کرده است:

«انتخاب منطقه‌ی رحمت‌آباد در رودبار و دامنه شمالی و ارتفاعات رشته جبال البرز در این ناحیه برای بررسی شامل دو دلیل بود. اول این‌که در این منطقه از کشور ما حفاری‌های علمی انجام نگرفته و از نظر تحقیقاتی ((تلاشی)) که بتواند تاریخ گذشته این سرزمین را روشن نماید، انجام نگرفته بود. دوم اینکه حفاری‌های غیرقانونی به‌منظور دست‌یابی به آثار ارزنده‌ی باستانی در این قسمت رواج فراوان داشت... حفاری ما در این قبرستان اولین حفاری سیستماتیک و علمی بود که رأساً به‌وسیله‌ی اداره کل باستان‌شناسی و گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران پس از سال‌ها که این منطقه در معرض حفاری قاچاق و ایلغار قرارگرفته بود، انجام می‌گردید و اطلاعاتی مستند درباره‌ی اقوام باستانی مسکون در این منطقه در اختیار دانشمندان قرار می‌داد.»

لیست بلند این تمدن‌هایی که در متن‌های قبل ذکر کردم به مراکزی اشاره دارد که با کاوشی بسیار اندک گواه روشنی برای اثبات تمدن تابناک ساکنین بومی ایران کهن فراهم می‌کند. مانند سنگ‌نگاره‌ی تازه کشف‌شده در بام و صفی‌آباد توسط دکتر علی اصغر طاهری صفی آبادی در شمال خراسان، تامغا هایی که بر روی آن سنگ‌نگاره حک‌شده که توسط کاوشگران قدمت این اثر تاریخی به 2 الی 5 هزار سال قبل از میلاد تخمین زده‌شده ولی امروزه با تلاش فعالان تورک خراسان هنوز خبری از اقدام میراث فرهنگی نسبت به حفظ این اثر مهم نیست که در واقع معلوم نیست سرنوشت این سنگ‌نگاره مهم که نشان‌دهنده‌ی حضور تورک‌ها به‌عنوان ساکنان اصلی این سرزمین بزرگ است به کجا می رسد. در عکس شماره (1) می‌توانید این سنگ‌نگاره را مشاهده کنید.



شماره(1-1)



شماره(2-1)



شماره(3-1)



شماره(4-1)

**{از این فرصت استفاده کردم و عکس‌های این سنگ‌نگاره مهم را در اینجا به اشتراک گذاشتم تا در کنار بی‌توجهی فعلی میراث فرهنگی و آسیب‌های احتمالی به این سنگ‌نگاره حداقل این عکس‌ها برای نسل‌های بعدی باقی بماند تا از حقیقت آگاه شوند.}**

**در کنار سنگ‌نگاره تازه کشف‌شده بام و صفی‌آباد به‌علاوه آنچه را در حسنلو، دین‌خواه تپه، تخت سلیمان، گوی تپه، زیویه، مارلیک، کلورز، دیلمان، حلیمه جان، قلعه چاق، رستم قلعه، دماوند، قیطریه، چشمه علی، خوروین تپه، کلاردشت، خرگوش تپه، تورنگ تپه، شاه تپه، تپه حصار، نیشابور، سیلک، تپه گیان، گودین تپه، نوشی جان تپه، تپه سراب، دم سرخ، باباجان تپه، تپه گوران، ورکبود، تپه موسیان، چغازنبیل، هفت تپه، تپه ی شوش، تل باکون، تپه های میرولی و.... که همگی آثاری از ماقبل هخامنشیان ارائه می‌دهد، به‌خوبی آشکار می‌کند که بیش از حضور مهاجرین شمالی، که پس از قلع و قمع تمدن بین‌النهرین و ایران کهن به هخامنشیان معروف شدند، در گردا گرد و مرکز جغرافیای ایران قدیم، بیش از 15 تجمع و تمدن بزرگ وجود داشته است.**

**مانند مادها که در متن‌های قبل کاملاً توضیح دادم در رابطه با بحث جدید باید بگویم وسعت امپراتوری مادها، که اقوام و عادات و سنن بسیار متنوعی را در محدوده‌ای وسیع از جنوب رود ارس تا همدان و ری و ناحیه‌ی شمالی دشت کویر می‌پوشانده است و به قول دیاکونف لااقل اقوام اصلی کوتی/گوتیان، لولوبئی، هوریانی و کاسی را بیش از سه هزاره پیش، در اتحادیه ماد به‌طور مسالمت‌آمیز گرد هم آورده بود.**

**🙤** **کوتی/گوتیان**

**در 2500 سال پیش از میلاد هم‌زمان با لولوبیان، در نواحی شمال و شرق آنان اقوام گوتی می‌زیستند، در منابع هزاره‌های دوم و سوم پیش از میلاد نام کوتی= گوتی به اقوامی اطلاق می‌شود که در نواحی شمال، شرق و تا حدودی شمال غرب لولوبیان یعنی بخش مهمی از آذربایجان و ناحیه شرقی کردستان ایران می‌زیستند. هم‌زمان با فتح بین‌النهرین و اراضی میان زاگرس و توروس و دیگر نواحی توسط نارام سوئن شاه اکد در قرن 23 پیش از میلاد، گوتیان نیز در عرصه تاریخ ظاهر می‌شوند.**

**پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی در کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران درباره گوتیان نوشته‌اند: زبان گوتیان ازنظر ساختمان صوتی پیچیده بوده است به لحاظ همین پیچیدگی برخی محققان زبان گوتی را دارای شباهت و خویشاوندی با زبان‌های باستانی هوریانی و آلبانی(آذربایجان شمالی) می‌دانند. یامپولسکی بر این است که گوتیان در منابع متأخر «اوتی،اودی،اوتین،اودین» نامیده شده‌اند. اگر این نظر درست باشد که امری بسیار محتمل است، قرابت گوتیان و آلبانیان امری قطعی است، زیرا در میان طوایف آلبانی، طوایف «اوتی» نیز وجود داشتند. نام شاهان گوتی که در بابل سلطنت کرده‌اند و ترکیب این اسامی شایان توجه است. روشن است که 12-10نام نخست واژه‌های گوتی و نام خای بعدی متأثر از زبان اکدی و یا نام‌هایی اکدی اند. وجود صدای «ای» در اول چند نام و ختم چندین نام دیگر به صداهای اوشUŠ، آشAŠ، ائشEŠ در اسامی مزبور جالب‌توجه است. کلمه «ایمتا» گر چه به دلیل فاصله زمانی و مکانی و ازنظر صوتی، تااندازه‌ای تغییریافته، لیکن این نام همان نام مته = مئته، خاقان نامی هون‌های دوران متأخرتر است.در میان اسامی شاهان گوتی بخصوص کلماتی که به صدای «ش = Š» ختم می‌شوند بسیار جالب‌توجه‌اند. چراکه ختم اسامی چون «یاغیش، گولوش، آلیش، وئریش و...» ظروف فعلی،صفات فعلی و مفعولی چون« گلمیش، قاچمیش، آلمیش، وئرمیش و ...» به «یش» یکی از ویژگی‌های صرفی بسیار رایج در زبان‌های تورکی معاصر ازجمله تورکی آذربایجانی است. «برای دستیابی به اطلاعات بیشتر به تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته‌شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای،ج1مراجعه کنید.»**

**🙤 لولوبیان**

**در منابع باستان از اوایل هزاره سوم ق.م به نام لولوبیان بر می‌خوریم. مثلاً 2800 سال قبل از میلاد فردی از اقوام سامی بنام «مانیشتو» پاتئسی حاکم شهر خویش شده و با بدست گرفتن کامل قدرت سلسله سامی کیش را بوجود آورد و در قلمرو خویش زبان سامی را به‌عنوان زبان رسمی جایگزین زبان سومری می‌نماید. شاهان این سلسله به کرّات علیه ایلامیان و لولوبیان لشکرکشی کرده‌اند.** **«برای دستیابی به اطلاعات بیشتر به تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته‌شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای،ج1مراجعه کنید.»**

**🙤 هوریانی**

**هوریان از قدیمی‌ترین ساکنان شناخته‌شده آذربایجان در هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد در نواحی غرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه و اراضی میان دریاچه‌های وان و ارومیه، یعنی همان سرزمین «ارتته»، «ناییری» و نواحی غربی‌تر از آن دولتی تأسیس کرده و تکنولوژی پیشرفته‌ای داشتند.**

**در خصوص زبان هوریان باید گفت که آنان اقوامی التصاقی زبان بوده‌اند. ژ.ق ماسکن دانشمند تاریخ‌نگار درباره زبان و منشأ نژادی هوریان چنین می‌نویسد:**

**« در زمان زمیری لیم(1800قوم)در شمال غربی بین‌النهرین فرمانروایان سوریه و حلب با حکومت بابل مناسبات دوستانه داشتند. فقط در شرق فرات مهاجرین جدیدی بنام هوریان نفوذ و گسترش یافتند. آنان از مناطق کوهستانی که امروزه آذربایجان نامیده می‌شود بدانجا آمده بودند. اقوامی (هوریان)که نه سامی بودند و نه هندواروپایی» (21)**

**هوریان از اقوام آسیایی بودند و زبانشان جزو گروه زبان‌های التصاقی بود و با زبان گوتیان و لولوبیان و نیز اورارتوئیان شباهت و خویشاوندی داشت. دیاکونوف درباره زبان هوریان می‌نویسد:**

**«زبان هوریان با اورارتویی خویشاوندی نزدیک داشت.» (22)**

**قواعد صرفی زبان هوریانی که تاکنون شناخته‌شده با قواعد صرفی زبان‌های معاصر تورکی همسانی دارد. این قواعد عبارت‌اند از پسوند حالت انفکاک یا مفعول عنه «دان» و پسوند حالت تخصیص یا مفعول فیه «دا» این پسوندها در زبان هوریانی و تورکی آذربایجانی همانند می‌باشند. لیکن پساوند مزبور در زبان تورکی آذربایجانی به‌مرور زمان و تبعیت از قانون هماهنگی اصوات به دو شکل، با حروف صدادار خشن یا خلفی و نازک «دا-ده-دان-دن» تبدیل‌شده است. طبیعی است که با وسیع‌تر شدن آگاهی‌ها درباره زبان هوریان دامنه این مقایسات نیز گسترده‌تر خواهد شد.**

**دولت‌های این واحدهای ملی «** **کوتی/گوتیان، لولوبئی، هوریانی و کاسی» پیش از هخامنشیان، چنانکه یافته‌ها نشان می‌دهد، پیرو شکوه و جلال افراطی نبوده‌اند، خلاف امپراتوری هخامنشی ساختار مرکزیت نظامی نداشته‌اند. تاریخ و نشانه‌ها از ستیزهای درازمدت و سراسر بین آن‌ها، پیش از هخامنشیان نشانی نمی‌آورد و بیش‌تر منازعات باستانی در ایران کهن در محدوده و میدان برخورد تمدن‌های حاشیه غربی ایران با تمدن‌های آشور و سومر و بابل و در حوزه بین‌النهرین بوده است.**

**به این ترتیب در آغاز هزاره اول پیش از میلاد، ترکیب قومی و ملی مردم ایران، که هنوز نیز برقرار است، 2500سال پس از استقرارهای نخستین و لااقل 500سال پیش از ظهور هخامنشیان کامل می‌شود که از دیرهنگام ترکیب صلح و همزیستی بوده است. بدین ترتیب حضور قومی، که بعدها هخامنشیان خوانده شدند، در نجد ایران، نه مهاجرتی قومی ناشناس به سرزمین نامسکون و غیر متمدن؛ بلکه به سلسله ملت‌هایی بوده است که با تمدن‌های 6000ساله‌ی بین‌النهرین در تضاد، تقابل و تعامل بوده با آن‌ها پهلو می‌زده اند و دست آوردهای فرهنگی آنان، ازجمله آنچه در مارلیک، سیلک،لرستان، شوش بدست آمده از رابطه و پیشرفت اجتماعی، اقتصادی قوی، پویا و توسعه‌یافته حکایت دارد.**

**متأسفانه با نقشه‌ی از پیش تعیین‌شده توسط استعمارگران بزرگ جهان، امروزه از طریق تاریخ و تمدن جعلی ضربه‌های بزرگی خورده‌ایم، با رواج یافتن اطلاعات غلط و جهت‌دار در کشور دوره‌ای ملت غیر فارس ایران در موج آسیمیلاسیون شناور بود و می‌توان موج‌های قوی را در خراسان و بین جامعه‌ی تورک در آن منطقه دید و یا حتی تا به امروز می‌توان به خاطر ساختن تاریخ جدید و مبدأ قرار دادن سلسله‌ی هخامنشیان و فرمانروایی رویایی کوروش شاهد سونامی افراطی گری ملت ایران باشیم که چگونه بازیچه دست استعمارگران قرار گرفتند و با ضعف‌های ایجادشده در آن‌ها زندگی پست و افراطی گرایانه که با خود ذلت و خاری را در بر داشت پذیرفتن و هرلحظه گوش به‌فرمان اربابان خویش شدند، گویا آزادی‌خواهی در وجود آنان مرده است و فقط حرف زدن درباره‌ی حق‌خواهی و آزادی، جلوه آنان را روشنفکرانه و جایگاهشان رو در جامعه بالا می‌برد.**

**کما اینکه راه‌حل اولیه این وضعیت آشفته‌ی ملت ایران بیداری هویتی می‌باشد که کمی درباره‌ی چیزهایی که در این‌یک قرن نسل به نسل به همه ما تحمیل‌شده و به‌اشتباه آن‌ها را به‌عنوان فرهنگ و تاریخ قبول کرده‌ایم فکر کنیم و تمام جوانب را بسنجیم و ببینیم واقعیت چه می‌گوید چراکه تمام چیزهایی که امروزه در برگرفته‌ایم نقل‌قولی از شخصی بوده و یا در فضای مجازی و یا شبکه‌های ماهواره‌ای که از طرف استعمارگران بروز می شوند، بدون اینکه برای حرف‌هایی که در همه‌جا به ما می‌رسد کمی فکر کنیم و به دنبال مدرک موثق باشیم.**

**همین‌طور که از اول مقاله اشاره کردم استعمارگران با طرح نقشه ای در طول یک قرن وضعیتی را پدید آوردند که سطح سواد و درک ملت ایران عقب‌گرد شدیدی داشته باشد تا بتوانند با پیش کشیدن تاریخ جعلی خود به‌نوعی بر زندگی ملت ایران سوار شوند، به همین خاطر در بخش تاریخ‌سازی حرف اصلی این‌طور بین جامعه جاافتاده که کوروش پدر ایران است و هخامنشیان تک‌دانه حکومتی است که تمام جهانیان آرزوی داشتن همچین حکومتی را دارند و از ترکان و اعراب که ساکنان اولیه این سرزمین هستند چهره ای وحشی و بی تمدن ساخته اند و در این راه از سطح پایین سواد تاریخی و هویتی ایجادشده استفاده کردن و پایه‌های افراطی‌گری را در کشور بنا نهادن، سپس به مقابله با موجودیت قومیت ها و ملیت های غیر فارس روی آوردن؛ در این عملیات از تحقیر کردن ملت غیر فارس، ایجاد تبعیض در مناطقی که ملیت‌های غیر فارس در آنجا ساکن هستند و.... استفاده کردند. ولی اگر بخواهیم در رابطه با بحث تاریخی در مورد ایران و کوروش و آریایی به حقیقت کتمان شده پی ببریم بهتره این موضوع را از تمام جهت بررسی کنیم.**

**برای مثال متن سنگ‌نگاره‌ی داریوش نه فقط سند بی‌خدشه ی تسلط نظامی یک نیروی غیر ملی و غیربومی بر سرزمین و اقوام متعدد در ایران و بین‌النهرین است بلکه می‌توانیم به‌عنوان نخستین سنگ بنای انحراف در تاریخ طبیعی، ملی و منطقه‌ای جهان باستان به آن اشاره‌کنیم.**

**گواه است که سطرهای 20 تا 22 ستون اول سنگ نبشته ی داریوش در بیستون: «داریوش شاه می‌گوید: در این کشورها هر کس که به من وفادار بود، او را نواختم و هر کس که به من خیانت کرد او را سخت کیفر دادم.». به‌طور حیرت‌آوری الگوی موردپسند و رهنمود عمل تمامی حکام بعدی سراسر شرق میانه بوده و رابطه‌ی ملی را تا هم امروز، نه بر اساس همکاری و هم‌اندیشی، بلکه برابر الگوی داریوش، به رابطه‌ای میان حاکم و محکوم بدل کرده؛ پیوسته چنین بوده است که گویی حکام و سلاطین ایرانی سرزمین خود را فتح کرده‌اند و مردم اسیران و مغلوبان آنان‌اند. داریوش بر آن سنگ نبشته، شرح تلاش‌های مکرر ملت‌های مغلوب را برای رهایی از دودمان او و بازگشت به استقلال خویش، به‌تفصیل می‌آورد. متن کتیبه‌ی بیستون بدون نیاز به تفسیری می‌گوید در نخستین فرصت تاریخی، یعنی بلافاصله پس از مرگ کوروش و درزمانی که کمبوجیه در مصر بوده است، مردم ایران و سراسر شرق میانه‌ی باستان، علیه تسلط هخامنشیان شوریده‌اند و آن‌طور که داریوش می‌نویسد:« مردم نافرمان شدند، هم در پارس، هم در ماد و هم در سایر کشورها »، ابتدا عیلامی‌ها شورش می‌کنند، بعد بابلیان نافرمان می‌شوند، بار دیگر پارس، خوزستان، ماد، آشور، پارت، مرو، ثتگوش و سکایید علیه هخامنشیان می‌جنگند، دوباره عیلامیان مقاومت می‌کنند، سپس نوبت به مادها می‌رسد، بعد دو بار دیگر مادها دست به مقاومت می‌زنند، آنگاه نوبت به سکارتی ها می‌رسد، بعد پارتی ها برمی‌خیزند شورش‌ها در سراسر افزایش میابد و مستحکم‌تر می‌شود و بدین ترتیب است که سراسر ملت‌های مغلوب، بارها برای بازگشت استقلال خود می‌جنگند و پاسخ داریوش به‌تمامی آنان چنین است:**

**« من هم بینی و هم گوش و هم‌زبان او((فرورتی سردار استقلال‌طلب ماد))را بریدم و یک‌چشم او را هم کندم.((به همین حال)) او را به در کاخ بستم تا همه او را ببینند، سپس او را در هگمتانه به دار زدم و تمام یاران برجسته‌ی او را در درون دژ حلق‌آویز کردم. » (23)**

**از این راه است که لیست داریوش در کتیبه‌ی بیستون، در فهرست تصویری سنگ‌نگاره‌ی بار عام تخت جمشید بازهم کامل‌تر می‌شود و مادی‌ها، عیلامی‌ها، هراتی‌ها، مصری‌ها، بلخی‌ها، سکرتی‌ها، ارمنی‌ها، بابلی‌ها، سوری‌ها، سکاها، گنداری ها، ستگیدی ها، سغدی‌ها، خوارزمی‌ها، لیدیایی ها، کاپادوکیه ای ها، ایونی ها،هندی ها، عرب‌ها، کاری ها، لیدیایی ها و به معنی درست‌تر تمامی ملت‌های ساکن ایران کهن و تمدن‌های همسایه را در بر می‌گیرد، که مغلوب خشونت بی‌وقفه مهاجرین شمالی شده‌اند. سرعت تسلیم ملل مغلوب، نشانه درخشانی است بر فقدان ساخت نظامی و وجود روحیه‌ای آرام همزیستی در میان ملت‌های ایران کهن، که حتی در شرایط دفاع کامل نمی‌زیسته اند. تحلیل بی‌تعصب سنگ‌نگاره بیستون، از تسلیم سراسر اقوام بومی ایران به قومی مهاجم سخن می‌گوید.**

**در مبحث تاریخ‌نگاری در یک قرن اخیر عادت به روخوانی اسناد و کتیبه‌های ایرانی، بی‌آنکه به مطالعه‌ی انتقادی و آکادمیک به آنان روی آوردیم، موجب شده است که متن تمامی این یادمان‌ها به باورهای مقدس ما بدل شود. اگر کارشناسان و محققین و تاریخ‌دانان ایران، آن‌قدر به کنکاش علمی بها می‌دادند که خود را اسیر بزرگ انگارهای ملی نکنند، آنگاه معلوم می‌شد که اصولاً کوشش ایرانیان از اوایل قرن سوم هجری برای اختراع کتب پهلوی و فرهنگ و حتی مذهب درخشان پیش از اسلام، که از واکنش‌های ملی در برابر تسلط اعراب پس از یأس ایرانیان از آنان است، به چه دلیل و قصدی انجام می‌شده است.**

**اینک بر تمام خردمندانی که تعصب قومی و ملی را بر تحقیق جدی برتر نمی‌دانند، آشکار است که ایرانیان، پس از حضور هخامنشیان تا قرون اولیه هجری به علت تسلط نظامی اقوام بیگانه و فقدان فضای مناسب برای ارائه اندیشه، به عرصه‌ی تألیف و عرضه حکمت و خرد بومی و ملی وارد نشده‌اند، هیچ زمانی از این دوران دراز، ردی از همکاری اقوام کهن ایران با حکومت مرکزی دیده نمی‌شود و متجاوزین غیر ایرانی تاآخرین‌نفس و تا پایان ساسانیان، جز تضعیف و تخریب توانایی‌های اقوام دیرین ایران کهن نقشی ایفا نکرده‌اند و آنچه را که آنان به جهان از ایران و ایرانی نشان داده‌اند، تنها نیزه ی پارسی بوده، که متأسفانه بسیاری نیز دور رفته است.**

**اگه می‌خواهید از توانانی های دوره‌ی پیش از ظهور هخامنشیان به همراه خبردار شدن از حال و احوال خود هخامنشیان بعد از ورودشان به این سرزمین اطلاعاتی کسب کنید بهتر است سری به شاهنامه فردوسی بزنید. بخش‌های نخست شاهنامه فردوسی مربوط به شاهان سلسله پیشدادی - که از سلسله‌های افسانه‌ای پارسیان است می‌باشد. این سلسله افسانه‌ای مربوط به دوران نخستین ورود پارسیان به فلات ایران است. دانسته است که پارسیان به‌تقریب دو قرن پس از ورود به فلات ایران در قرن نهم ق.م((از ساکنان محلی منطقه))خط و کتابت آموخته و نخست به زبان ایلامی و سپس در دوران امپراتوری ماد به زبان خود کتیبه نقر کرده‌اند.**

**طوایف پارسی چند قرن پس از ورود به فلات ایران بر مادها که مدت‌ها پیش از آنان، تمدنی متعالی در این منطقه برآورده بودند غلبه کرده و دستاوردهای فرهنگی آن‌ها را تصاحب نمودند، لیکن به‌مرور زمان پرده از حقایق گشوده شد.**

**در افسانه‌های مزبور شاهان پارسی در عهد پیشدادیان خواندن و نوشتن می‌آموزند. بنابراین دوران برآمدن سلسله پیشدادیان، سده نهم تا هفتم ق.م بوده است. حال ببینیم که نخستین شاهان پیشدادی در شاهنامه چگونه ترسیم‌شده‌اند؟ کیومرث نخستین شاه پیشدادی در کوه مسکن می‌گزیند و پوست پلنگ می‌پوشد:**

**کیومرث شد برجهان کدخدا نخستین بکوه اندرون ساخت جای سر بخت و تختش برآمد بکوه پلنگینه پوشید خود با گروه از او اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بود و نو خورش**

**«کیومرث برای خود و قومش در کوه مأمنی می‌سازد و همه پوست پلنگ می‌پوشند چراکه هنوز تربیت نیافته‌اند یعنی هنوز نمی‌دانند که خوراک و پوشاک رسمی چیست.» (24)**

**به گیتی نبودش کسی دشمنا مگر بدکنش ریمن آهِرمنا یکی بچه بودش چو گرگ سترگ دلاور شده با سپاه بزرگ سپه کرد و نزدیک او راه جست همی تخت و دیهیم کی شاه جست**

**کیومرث در جهان دشمنی نداشت، مگر اهریمن بدذات و حیله‌گر، این اهریمن دیو بچه‌ای داشت. «کیومرث جز این اهریمن بدذات وحیله گر دشمنی نداشت. این اهریمن بچه‌ای داشت چون گرگ سترگ که سلحشور و دلاور بود و سپاهی بزرگ داشت. او لشکری آراست و درصدد بدست آوردن تاج‌وتخت کیومرث برآمد.» (25)**

**کیومرث با مشاهده اوضاع به فکر چاره می‌افتد، موضوع به گوش سیامک پسر کیومرث می‌رسد و سیامک برای نبرد با دیو مهیا می‌گردد. لیکن در اینجا اوضاع غیرطبیعی و عجیبی وجود دارد، چراکه دیو وحشی همه‌چیز لازم برای دولت و حکومت اعم از لشکر منتظم، سلاح، لباس رزم و... را دارد ولی کیومرث شاه هیچ‌یک از این‌ها را ندارد. سیامک بدن خود را باپوست پلنگ می‌پوشاند و با تن برهنه با دیو می‌جنگد.**

**بپوشید تن را به چرم پلنگ که جوشن نبود و نه آیین جنگ پذیره شدش دیو را جنگ جوی سپه را چو روی اندر آمد به روی سیامک بیامد برهنه تنا بر آویخت باپور آهرمنا**

**« سیامک بدن خود را باپوست پلنگ پوشاند، زیرا جوشن برای رزم نداشت. او اصول و قواعد جنگ را نمی‌دانست. سیامک چون با سپاه دشمن روبرو شد برهنه به میدان آمد و با پسر اهریمن درآویخت.»(26)**

**اوضاع بسیار عجیب و متناقض ترسیم می‌شود. شاه و پسرش، نه لباس، نه سلاح و نه جوشن(لباس رزم)دارند، لیکن دیو وحشی همه این‌ها رادار است. این چگونه شاهی است و آن چگونه دیوی؟**

**اگر بازهم در شاهنامه چرخی بزنید از این مبحث‌های پر از تناقض و به‌علاوه مطالب نژادپرستانه زیاد به چشمتان می‌خورد، مطالبی که هیچ‌وقت به آن‌ها اشاره نمی‌شود و توسط شوونیسم ایرانی مخفی مانده است؛ برای اندکی به شش مورد آن اشاره می‌کنم:**

**به دژخیم فرمود تا گردنش زند، پس به آتش بسوزد تنش هر آنکس کجا یافتی از عرب! نماندی که با کس گشادی دو لب زدودست اودورکردی دوکتف! جهان ما ند از کار او در شگفت! عرابی،"ذوالاکتاف"کردش لقب! چو او مُهره بگشاد، کتفِ عرب**

**(27)**

**«توهین به اعراب»**

**⯄**

**که کس را ز ترکان نباشد خرد**

**(28)**

**«تورک ستیزی در شاهنامه فردوسی»**

**⯄**

**ز ارجاسب آن ترک پلید سترگ! کجا پیکرش؟پیکر پیر گرگ**

**(29)**

**«تورک ستیزی در شاهنامه فردوسی»**

**⯄**

**به صد ترک بیچاره و بد نژاد! که نام پدرشان ندارید یاد!**

**(30)**

**«تورک ستیزی در شاهنامه فردوسی»**

**⯄**

**زنان را نباشد به جز یک هنر نشینند و زایند شیران نر**

**به اختر کسی دان که دخترش نیست چو دختر بود روشن اخترش نیست**

**(31)**

**«زن ستیزی در شاهنامه فردوسی»**

**⯄**

**بکاری مکن نیز فرمان زن که هرگز نبینی زنی رای زن**

**(32)**

**«زن ستیزی در شاهنامه فردوسی»**

**اگر به دنبال کشف حقایق هستید با نگاه غیر متعصب و بی‌غرض مطالعه کنید و در پی حفظ هویت گم‌شده‌ی خود باشید، هیچ‌گاه از یک کتاب، یک نویسنده، یک پژوهشگر برای خود یک منبع موثق نسازید علاوه بر اینکه مطالب موردقبول خود را که برای خود شما خوشایند است را بارها مطالعه می‌کنید برای گفته‌های طرف مقابل خود وقت بزارید حرف‌های او را گوش دهید، کتاب‌های او را بخوانید و از منابع قابل‌قبول او هم باخبر بشید و آن منابع را بررسی کنید. در مرحله‌ی بعد مقایسه کردن را بکار بگیریم، آن موقع است که دیدگاه بهتری نسبت به موضوع اصلی خواهیم داشت.**

**مانند همین بحثی که تا اینجا پیش‌گرفته‌ایم که در دوران دراز 1200 ساله تسلط قبایل ناشناس، غیربومی و غیر ایرانی بر سرزمین و مردم ایران را باید دوران فترت تمدن ایران دانست. دورانی که ایران از هر بابت دچار افول می‌شود و در زیرساخت فرهنگ بشری غایب است. بر مبنای آنچه تاریخ ایران نگاران می‌کوشند مدلل کنن و به دلیل فقدان ادله مطلوب و کافی پذیرفتی نیست، قومی که بعدها به‌وسیله‌ی اقوام ساکن ایران و بین‌النهرین به پارسه ملقب شده‌اند، در ابتدای هزاره اول پیش از میلاد و قریب 400سال پیش از اعلام حضور رسمی خود در تاریخ به‌عنوان امپراتوران بزرگ شرق، با مزدوری و شمشیرزنی برای قوم بزرگ، متمدن و کهن اورارتو در حاشیه‌ی شرقی دریاچه‌ی ارومیه اجازه اسکان می‌یابد.**

**اصولاً درباره‌ی هخامنشیان هیچ سند ملی کهن وجود ندارد و مورخین دیرینه‌ی خودی در معرفی آن‌ها خاموش‌اند. برای مثال دوباره سری به فردوسی و شاهنامه‌اش بزنیم که حتی در این مجموعه منظوم اش به‌صورت تاریخ پیوسته گردآورده است، کم‌ترین آگاهی از ظهور و سقوط هخامنشیان ندارد. تاریخ‌نگاری موجود درباره هخامنشیان عمر کوتاه صدساله دارد و بازخوانی کتیبه‌ی بیستون به150سال پیش باز می‌گردد، درست در دوره‌ای که شوونیسم ایرانی ظهور کرد. دو سند اصلی غیر ملی نیز که بدون شناسایی تیره‌ای به نام هخامنشیان به دوران کوروش و داریوش، تا زمان اردشیر اشاره دارد، تورات و تاریخ هرودوت است. که توسط بعضی از تاریخ‌نگاران تواریخ هرودوت به‌عنوان یک سند رَد می‌شود و به بررسی اشارات تورات می‌پردازند. البته این را هم در نظر بگیریم که در بررسی تاریخ هرودوت به مطالب متناقضی برمی‌خوریم.**

**بامطالعه‌ی غیر متعصبانه و بی‌غرض خود اطلاعات معاصر دراین‌باره را جعل و جمع‌آوری خاورشناسان مغرض می‌دانیم و به سؤال اصلی درباره‌ی هخامنشیان می‌رسیم که: چگونه ممکن است از میان قوم و قبیله‌ای ناشناخته، که هیچ پیوندی اقلیمی، نشانه مادی و ذخیره عقلی و فرهنگی برای آنان نمی‌شناسیم، ناگهان سرکرده‌ای به نام کوروش، ظهور کند و درزمانی بس کوتاه، از هیچ به بنیان‌گذاری یک امپراتوری مسلط در شرق میانه بدل شود که پیش از او سرشار از ثروت و قدرت و حیات دیرین امپراتوری‌های کهن بوده است؟**

**در رابطه با هخامنشیان و اصل موجودیت شان باید اشاره‌ای به گفته‌ی پی یر بریان کرد:« دو کتیبه بانام‌های اریارمنس((اریارمن)) و ارسامس((ارشام)) در دست داریم که داریوش آن‌ها را به ترتیب جد و جد بزرگ خود معرفی می‌کند.... لیکن این‌ها مدارک چندان مطمئنی نیستند. درواقع از یک‌سو درباره‌ی اصالت آن‌ها شک و تردیدهای جدی وجود دارد و از سوی دیگر، گفته‌های داریوش، خود نیز سخت مشکوک به نظر می‌رسد.» (33)**

**درعین‌حال معلوم نیست که کتیبه‌های اریارمن و ارشام یعنی پدربزرگ و جد داریوش که خود را در کتیبه‌ها«شاه پارس» معرفی کرده‌اند به چه دلیل باید در همدان یافت شوند؟ آقای گیرشمن نویسنده کتاب ایران از آغاز تا اسلام در توضیحات خودش در این رابطه توضیح نمی‌دهد که چرا کوروش لوحه‌ی دو مدعی سلطنت پارس را که به دلیل گل نبشته ی بابل اصولاً مورد تأیید او نبوده‌اند و نامی از آن‌ها در شجره‌نامه‌ی کوروش در بابل نیست، آیا او با خود به‌عنوان«اسناد سلطنتی» به همدان برده است؟؟ اگر چنین اسنادی ازنظر کوروش معتبر بوده است لااقل در شجره‌نامه‌اش به این دو شاه بزرگ خانواده‌ی خویش اشاره می‌کرد. درعین‌حال تورات هم تصریحی به حمل اسناد سلطنتی، چنان‌که گیرشمن مدعی است، به همدان نداد. گیرشمن نمی‌نویسد که به کدام بخش تورات رجوع کرده است.**

**بازهم با این فرض که همدان مرکز اسناد سلطنتی باشد، چرا همراه این دو لوحه ی زرین، اسناد دیگری از این بایگانی بزرگ یافت نشده است؟ یا اصلاً بپذیریم که این لوح‌ها را کوروش از پارس به همدان برده است، چرا داریوش اسناد متعلق به اجدادش را که در کتیبه بیستون از آن‌ها با عنوان شاه نام می‌برد، به مرکز استیلای خود در تخت جمشید بازنگردانده است؟**

**داریوش در 522ق.م در حوالی 30 سالگی به سلطنت می‌رسد. در آن زمان چنان‌که خود می‌گوید پدرش ویشتاسب زنده بوده است که او را شاه معرفی می‌کند.**

**«داریوش شاه: 8تن از تخمه من شاه بوده‌اند. من نهمین هستم، ما 9تن پشت‌اندرپشت شاه هستیم.» (34)**

**چگونه در حیات سلطانی، پسر او نیز سلطان خطاب می‌شود؟ و اگر ارشام یعنی پدربزرگ داریوش را نیز در همان زمان زنده و شاه بدانیم پس می‌بینیم سه سلطان به‌طور هم‌زمان در اقلیمی گنجیده‌اند! هیچ توضیح و تصوری دراین‌باره که دو سلطان در قید حیات، سلطنت را به فرزند و نوه خود واگذار کنند، قانع‌کننده نیست و چون چنین پدیده‌ای در تاریخ به این صورت بی‌سابقه و حتی غیرممکن است، پس لااقل باید به‌صراحت بنویسم که داریوش در کتیبه‌ی بیستون، هرچند که بارها می‌نویسد:«من راستی را دوست دارم.» تقریباً در خطوط اصلی هیچ حرف درستی نزده است. پیرنیا در کتاب ایران باستان در صفحه 522 به زبان هرودوت و از قول داریوش می‌نویسد:« آنجا که دروغ گفت،چه،مقصودی از دروغ و راست یکی است!»**

**باز باید به نکته‌ای اشاره‌کنم: اگر در 522ق.م داریوش، شاه است پس منطقاً پدرش ویشتاسب باید حدوداً 55 ساله و پدربزرگش ارشام 75 ساله باشد. در این صورت زمان سلطنت «ارشام شاه بزرگ، شاه پارس که اسبان و مردان خوب دارد» در اوایل سلطنت کورش و زمان سلطنت ویشتاسب، در پایان سلطنت کورش بزرگ قرار می‌گیرد که خود را شاه انشان معرفی می‌کند. ازآنجا که انشان را در همان حوالی پارس شناخته‌اند، سلطانی چون کورش، که خود را شاه چهارگوشه جهان می‌داند و چنان‌که می‌گویند پدربزرگ مادری‌اش، استیاگ را در سرزمین دوردست ماد بر نمی‌تابد، چگونه کنار دست خود در پارس، دو «شاه بزرگ و شاه جهان»دیگر را، حتی اگر از اقوام او نبوده‌اند، تحمل کرده است؟!!**

**در آخر درباره‌ی هخامنشیان و اصل موجودیتشان اگر به شجره‌نامه داریوش و شجره‌نامه کورش برخورد کنیم و اگر آن‌ها را در کنار یکدیگر بگذاریم به نادرستی بودن آن‌ها پی می‌بریم، ازآنجا که امروز به دلایل مختلف و ازجمله اغلاط غیرمعقول هر سه کتیبه‌ی اریارمن و ارشام و کورش به خط میخی ایران باستان، دیگر از صحت متن دو لوح اریارمن و ارشام و از صحت سنگ نبشته ی کورش در پاسارگاد سخنی نیست و در جعلی بودن این اسناد که صرفاً برای تأیید نسب نامه سنگ نبشته داریوش در بیستون تدارک دیده‌اند، تردیدی نداریم و بی‌استثنا مورخین جدید نادرستی آن‌ها را می‌پذیرند، پس می‌توان اصالت سلسله‌ای را که برای انتساب خود به یک سرسلسله، یک سرزمین و یک خدا و برای اثبات دیرینگی سلطنت در خاندان خود، 2500 سال پیش به جعل سند دست می‌زند، یکسره باطل شمرد و کورش را نخستین برآمده از قومی دانست، که هنوز حتی سرزمین و اقلیمی برای او نمی‌شناسیم.**

**اگر بخواهیم دوباره تخصصی‌تر به این مسئله نگاهی بیندازیم طبق این‌که داریوش خود را نهمین شاه خاندان هخامنشی خوانده، مسئله‌ساز بوده است؛ چه در صورت صحت، ارشام و آریارمنه، پدربزرگ و جد او، در زمره‌ی « نُه تن » خواهند شد؛ حال‌آنکه این دو معاصر با کوروش دوم «کبیر» و کمبوجیه‌ی اول بوده‌اند که دومی هم، به گواه لوح رسی کوروش خود شاه بوده است. راه متداول حل این تناقض که سال‌ها مورد استناد محققین معاصر قرارگرفته، این بوده که ظاهراً چیش پیش، پیش از مرگ کشور خود را میان دو پسرش، کوروش اول و آریارمنه تقسیم کرده باشد که به ترتیب در انشان و پارس سلطنت کرده‌اند. طبق این فرضیه، پادشاهی در دودمان این دو ادامه یافته تا به کوروش کبیر و داریوش اول رسیده است.**

**هرچند فرضیه را جذاب می‌نماید، اما متأسفانه به یک بازی هوشمندانه با داده‌ها بیش‌تر شیبه است تا یک واقعیت تاریخی، حتی با کشف دو لوح زرین به نام آرشام و آریارمنه در همدان، گروهی به گمان اثبات قطعی نظریه افتادند؛ اما با بررسی‌های بیش‌تر، جعلی بودن لوح‌ها به اثبات رسید. همچنین اکثر محققین «کورش ، پادشاه پارسواش» مذکور در کتیبه آشور بنی پال را همان کوروش اول، جد کوروش بزرگ می‌دانند، اما از دید ما، این فرض نیز اشکالات خاص خود را دارد، چرا در متن آشوری، کورش پادشاه پارسواش خوانده‌شده است؟ حال‌آنکه مؤسس امپراتوری هخامنشی هم در بابل خود را «شاه انشان» معرفی می‌کند؟ و بنابراین جد او نیز باید همین عنوان را می‌داشته است؟ مشکل دیگر آن‌که در متون تحقیقی دهه‌های اخیر، «پارسواش» متن فوق را با پارسه سرزمین هخامنشیان یکی دانسته اما بررسی‌های تازه متون آشوری ثابت می‌کند که پارسواش مورداشاره، منطقه‌ای در غرب زاگرس مرکزی و در سرزمین مادها بوده است...**

**این‌ها تاما یک بازی برای حفظ کردن تاریخ ساختگی هخامنشیان و اسطوره‌سازی از کوروش برای قرن‌ها سرگرم کردن ملت ایران و تفرقه‌افکنی بین ملیت‌های غیر فارس با فارس ها است.**

**استعمار گران با تاریخ‌سازی این‌چنینی و پیش کشیدن چنین تصورات غلطی وضعیت را جوری مدیریت می‌کنند که تمام سود این بازی برای خودشان رقم می‌خورد ، آن‌ها در کنار اسطوره‌سازی مجهول، تفرقه به راه می‌اندازند تا دست‌نشانده‌های آن‌ها نقشه از پیش تعیین‌شده را اجرا کنند تا ارباب سودش را ببرد. در عملیات تفرقه‌اندازی چیزی که بعد از اجرایی شدن آسیمیلاسیون مهم است و جزو اصلی آن هم به حساب می شود، رواج عرب ستیزی در کشور است. حال افراد زیادی آسیمیله اند و هویت ثانی برای خود انتخاب کرده‌اند و دونه دونه آن‌ها به‌نوعی یک بمب افراطی‌گری محسوب می‌شوند که حتی خودشان خبر ندارند ولی بخاطر نوع زندگی آن ها و وضعیت موجود در ایران در طول یک قرن از آنان یک شخصیت خاص ساخته است.**

**در رابطه با مسئله عرب ستیزی، این‌یک واقعیت است که اعراب همسایگان و همدینان ما بوده و هستند و عقلانی است که باید همسایگی و همدینی‌مان را حفظ کنیم اما با ظهور حکومت پهلوی و گوش‌به‌فرمان شدن این رژیم تاریک در برابر ارباب خود بنا بر اَمر او نژادپرستی هم در ایران به اوج رسید. همین‌طور که عرض کردم یکی از شاخه‌های نژادپرستی ایرانیان به عرب ستیزی متصل می‌شود اما درواقع آنتی عربیسم چون آنتی ترکیسم یکی از دو ستون اصلی آن کاخ جهالت، خرافه‌پرستی و تبلیغ کینه و نفرت بوده و هست که در این مقاله بنام «پان ایرانیسم» و «پان فارسیسم» تعریف‌شده است.**

**هم‌زمان با طراحی این کاخ ننگ از سوی بریتانیا، خود آن دولت فخیمه مشغول ایجاد دولت‌های عرب وابسته به خود بود و آنان را به نوبه خود با روحیه ضد عجم و ضد تورک تسلیح و تحریک می‌کرد. ارائه یک تصویر ایده آل از ایران قبل از اسلام و ادعای اینکه «تمدن باستانی ایران» از سوی «اعراب بادیه نشین» نابود شد، شاه بیت این ادعاها در متن ایرانی این سناریو بوده است.**

**یک بحث متدولوژیک آن است که حتی به فرض صحت این ادعاها، آیا تکلیف نسل معاصر تبلیغ کینه و نفرت علیه همسایگان و همدینان عرب است؟ به نمونه روابط لهستان با روسیه و آلمان نگاه کنید. اگر لهستان گرفتار یک ماضی پرستی بود باید امروز بجای بهبود ارقام رشد اقتصادی خود به جنگ‌های بی‌پایان «به‌شرط توانایی نظامی» به خونخواهی قربانیان هجوم‌های روس‌ها و نازی‌ها به لهستان طی صدسال گذشته می‌پرداخت.**

**آیا اعراب مسئول تمام بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌های ایران هستند؟ آیا اگر ایرانیان زرتشتی یا مسیحی بودند، امروز کجا بودند؟ آیا کشورهای مسیحی آفریقا بیش از ملل مسلمان این قاره شانس ترقی داشته‌اند؟ «پان ایرانیسم» چنین ادعایی را دارد که، اعراب مسلمان را به خاطر اقدامات ضد فرهنگی آنان که گویا عبارت از به آتش کشیدن کتابخانه کسری و ویرانی دانشگاه جندی‌شاپور است، عامل عقب‌ماندگی ایران از قافله تمدن می‌دانند. در اینجا نیز ابتدا باید بگم که یک تمدن معادل یک کتابخانه و یک دانشگاه نیست و با از بین رفتن آن‌ها به زوال نمی‌گراید. اما واقعاً اعراب چنین کارهایی را انجام داده‌اند؟**

**مسیحیان روم شرقی که خود به دستور تئودیوس کبیر کتابخانه اسکندریه مصر را در سال 391میلادی بعنوان مرکز بی‌دینی به آتش کشیدند، این کار خود را به عمر خلیفه بزرگ مسلمین و عمرو بن عاص نسبت داده‌اند. ولی آیا کتابخانه‌ای در ایران قبل از اسلام وجود داشته است؟ مگر نه این است که در سرتاسر «دوران پرشکوه تمدن ساسانی» تنها 10 جلد کتاب نوشته‌شده است. اما واقعیت امر در مورد کتابخانه و دانشگاه موردبحث را از زبان دکتر ض.صدرالاشرافی می‌خوانیم:**

**« دانشگاه جندی‌شاپور نیز که از زمان بهرام اول ساسانی به بعد، توسط نسطوریان فراری از تفتیش عقاید ارتدوکس های بیزانس ((ترکیه امروزی و روم شرقی قدیم)) تأسیس‌شده بود و زبان آن سریانی بوده و کشیش و طبیب در آن تربیت می‌شده است، تا زمان متوکل عباسی ((قرن سوم هجری)) دایر بوده و فهرست اسامی استادان آن ازجمله در کتاب الیسی\_الیری آمده است و اگر تعطیل شد، به علت پول بیدریغی بود که در ((دارالحکومه)) بغداد به مصرف استادان آن می‌رساند و این امر، خواه‌وناخواه استادان دانشگاه جندی‌شاپور را به‌سوی بغداد کشاند.»**

**در ضمن باید توضیح دیگری رو اضافه کنم که، کاغذ نیز قبل از اسلام در ایران وجود نداشت تا کتابخانه‌ای دایر شده باشد. همان‌طور که قبلاً گفتم داریوش بزرگ در سنگ نبشته عیلامی خود خاطرنشان ساخته است که این نوشته را بر چرم و خاک رس نیز نویسانیدم و بااینکه از زمان کمبوجیه فرزند کوروش کبیر، مصر در تصرف ایران بود ولی پاپیروس مصری هرگز به ایران آورده نشد اسناد بدست آمده در دوره اشکانیان در «نساء» و «اورامان» نیز بر چرم نوشته‌شده است. حتی خسروپرویز معاصر پیامبر اسلام نیز از شاکیان می‌خواست تا شکایت‌نامه را بر پارچه‌های ابریشمی بنویسند زیرا دست شاه از چرم بوی «زهم» می‌گرفت و چنانکه ذکر شد کاغذ چینی در 103هجری شمسی «725میلادی» به سمرقند رسیده است.**

**ادعای اینکه «تمدن باشکوه ایرانی قبل از اسلام» از سوی اعراب وحشی نابود شد، معلوم نیست که بر کدام فاکتهای تاریخی استوار است. چون همین مدعیان چیزهایی را به‌عنوان قباله تمدن خود و بی‌تمدنی دیگران «اعراب و ترکان» شاهد می‌آورند که هم با اعراب و هم با ترکان سخت در ارتباط بوده‌اند. شعر کلاسیک فارسی تمامی ساختار فنی «صنعت عروض و بدیع»، اکثریت کلمات و عبارات و بسیاری از موضوعات خود را از اعراب گرفته و عمدتاً در دربارهای شاهان تورک و درازای صله‌های آنان سروده شده‌اند. زبان فارسی الفبای خود را از عربی وام گرفته است. حتی خطوط مورداستفاده در ایران قبل از اسلام نیز از خط آرامی مأخوذ شده بودند. انبوه کلمات عربی مهم‌ترین ذخیره لغوی زبان فارسی هستند. به‌ویژه هرقدر از کلمات روزمره فراتر رویم، نسبت کلمات عربی در زبان فارسی بالاتر می‌رود.**

**درصد زبان عربی در میان اصطلاحات علمی در فیزیک، شیمی، ریاضیات، طب، گرامر، فلسفه، علوم طبیعی بیش از 90درصد است. ایرانیان در عرصه شعر و زبان و الفبا وامدار اعراب نیستند، بلکه دین، نام افراد، معماری و رشته‌های مختلف علم یا به کل یادگار اعراب هستند و یا در بده بستان‌های معمول در عالم علم و فرهنگ، تأثیر زیادی از این همسایگان گرفته‌اند. بدیهی است که این بده بستان یکجانبه نبوده و اعراب نیز متأثر تجربیات ایران در عرصه‌های مزبور بوده‌اند. اما حرف بر سر آن است که ارائه تصویر کج و معوج از اعراب به‌صورت قومی مهاجم که مشغول در هم کوبیدن و نابودی دست آوردهای تمدنی همسایگان دور و نزدیک خود بوده است، قرین به واقعیات ثبت‌شده تاریخی نیست. دین رسمی«=اجباری»، تعدد زوجات و مباح بودن تجاوز کنیزان و زنان اسیر، تبعیت مطلق زنان از همسران خود، خرید و فروش دختران، کشتار مخالفان دینی و سیاسی حکومت، شرکت روحانیت در حکومت سیاسی، آزادی ازدواج با محارم«خواهر، مادر و غیره»و حتی ثواب شمرده شده این امر و فحشا در دوره ساسانی رایج بود.**

**در دوره ساسانی مجازات غیرانسانی به شدت معمول بود: هلاک کردن تمامی افراد خانواده بخاطر جرم یکی از اعضای آن خانواده، قصاص، مجازات دارزدن بخاطر دزدی، قطع اعضای بدن، به صلابه کشیدن، کندن پوست قربانیان قبل از مرگ، گردن زنی و دیگر شیوه‌های غیرانسانی که معمولاً مولود سنت جوامع بدوی اعراب و شریعت اسلامی معرفی می‌شوند، همه در عهد ساسانیان مرسوم بودند.**

**آنچه به‌عنوان تمدن ایران قبل از اسلام ادعا می‌شود، معمولاً در حد ادعا نیز باقی می‌ماند. کلمان هوار ادعا دارد که «در دوره ساسانیان کتاب‌های بسیاری نوشته‌شده بود» اما بیش از این نمی‌تواند گفته خود را مستند سازد و تنها به ذکر اینکه «مسعودی مورخ عرب در سال 915میلادی، این کتاب‌ها را در اصطخر فارس یا پرسه پولیس باستانی دیده بوده.» اکتفا می‌کند. یکی از محققان سوئدی در مقابل آنتی عرب‌های موجود در اروپا «معلمین آنتی عربیسم ایرانی» به این موضوع اشاره می‌کند:**

**« اما در دوره ساسانی جمعاً ده کتاب تولید شد که به گفته روایتگر ما پرفسور احمد صالح آل علی ازنظر محتوی کارهای بسیار ضعیفی بودند.»**

**البته می‌دانیم که ادعای دروغ دیگری «داستان کتابخانه کذا» به پشتوانه تأیید ادعای فوق موجود است. معلوم نیست چرا نام این کتاب‌ها و مؤلفین آن‌ها جایی ثبت‌نشده است. یا دانشمندانی که بوجود آورنده و تربیت‌شده این تمدن‌های درخشان قبل از اسلام در ایران بوده‌اند، چرا وجود ندارند؟! با مطالعه کردن بیشتر میفهمیم چطوری خودمان بازیچه دست استعمارگران قرار گرفته ایم. حداقل نسل بعدی را هوشیار و آزادی خواه بار بیاوریم.**

**🞜سخن آخر**

**از بیماری‌های بزرگی که در قرن بیستم منجر به جنایات هولناک شده است یکی اعتقاد به جامعه و کشور «یکدست» است. هیتلر آلمانی بزرگ و «یکدست» عاری از یهودیان، اسلاوها، معلولین، کمونیست‌ها، همجنس گرایان و کولی ها میخواست. امروزه رهبران بلگراد و ایروان،صربستان ارمنستانی بزرگ، یکدست و عاری از مسلمان و کاتولیک می‌خواهند. هیتلر از طریق برپایی اردوگاه‌های مرگ و محو فیزیکی عناصری که «یکدستی» موردنظر او را خدشه‌دار کرده بودند، درصدد رسیدن به آرمان نهایی خود حرکت کرد. میلوسوویچ، کاراجیج، ترپتروسیان و کوچریان از روش‌های مختلط شامل محو فیزیکی و سیاست «سرزمین‌های سوخته» استفاده می‌کنند.**

**در ایران اما سیاست‌گذارانی که هدف رسیدن به «یکدست» بودن کشور را « که خود با عبارت((وحدت ملی کشور))از آن یادکرده و می‌کند» سرلوحه تلاش‌های خود می‌دانند، شیوه ملایم‌تری برای رسیدن به «یکدستی» موردنظر خود برگزیده‌اند.**

**آسیمیلاسیون در این شیوه«جسم»قربانیان حفظ می‌شود اما روح آنان باید مطابق فرمول ابداعی عوض شود.**

**مبتلایان به بیماری «یکدست» خواهی در ایران از تز یک کشور یک‌زبان عزیمت می‌کنند و به لزوم نابودی زبان‌های غیرفارسی در ایران می‌رسند. غافل از اینکه در دنیای کنونی حداقل 3000 زبان و کمتر از 190 کشور مستقل وجود دارد.**

**مقایسه متدهای خشن هیتلر و پیروان او باسیاست آسیمیلاسیون در ایران به نفع شیوه دوم تمام می‌شود. ظاهراً «کوره‌های فرهنگ سوزی» از انواع مشابه آن‌که برای سوختن آدم‌ها بکار می‌رود، کمتر غیرانسانی است. این مقایسه خواه‌ناخواه آدمی را به یاد بحث‌های پیرامون ساخت بمب نوترونی و مقایسه آن با بمب اتمی می‌اندازد.**

**کوهن مخترع بمب نوترونی با توجه به اینکه بمب وی «تنها» آدم‌ها را می‌کشد و شهرها و ساختمان‌ها را برای استفاده مهاجمین سالم بر جای می‌گذارد، بمب ساخت خود را«مؤذب»نامیده بود. به این صورت سیاست آسیمیلاسیون هم نسبت به سیاست محو فیزیکی «مؤذب» به نظر می‌رسد. بسته به اینکه برداشتمان از «ادب» چیست، می‌توان با این نام‌گذاری موافق یا مخالف بود. بمب نوترونی انسان‌ها را می‌کشد و اشیاء را چون پاداشی برای پیروزی مهاجمان «غنائم جنگی» بر جا می‌گذارد، آسیمیلاسیون دولتی ضد تورک نیز روح قربانیان خود را کشته و جسم بی‌روح آنان را چون غنائمی در اختیار مهاجمان می‌گذارد تا برای دمیدن روح جدید «فارسی» بکارشان آید. اما از یاد نبردیم که سیاست پان فارسیستی رژیم‌های مستقر در تهران تاکنون چندان مؤدبانه نبوده و خون‌های بسیاری برای ارضای آزمندی‌های رهبران فاسد حاکم بر زمین‌های خراسان، آذربایجان، تورکمن صحرا، قشقایی، بلوچستان، خوزستان، کردستان، لرستان جاری‌شده است.**

**🙛 نتیجه‌گیری**

**تمام این اوضاع که بر سرمان آمده است یک بازی پیچیده است. یک قرن نوچه‌های استعمارگران در تلاش از بین بردن فرهنگ و تاریخ ملت و اقوام غیر فارس در کشور بودن، ما هم پیوسته اطاعت می کردیم اما امروزه با یک روش جدید و اجرایی کردن یک بازی جذاب برای خودشان عامل ایجاد تفرقه ‌اند و خودشان بی‌وقفه بر آتش این تفرقه می‌افزایند، شاهد این هستیم که امروزه شکاف عمیقی بین مردم ایجادشده است. اگر این مقاله را تا آخر خوانده‌اید باید نوع ذهنیت پان ایرانیستی/پان فارسیستی را کنار بزاری و اول از همه به خودت برسی. پافشاری کردن بر سر عقاید پان ایرانیسم یعنی وقت خریدن برای یک حکومت فاسد و ظالم و خوش نود کردن لاشخورهایی است از طرف استعمارگران تأمین می‌شوند تا ارباب به سود خود برسد و حالا در گوشه‌ای با شعار آزادی و برابری منتظر به وقوع پیوستن جریانی‌اند تا بازهم بانام وطن‌پرست‌های به‌اصطلاح واقعی و جان فدا به حکومت برسند تا در آخر نقشه‌های جدید ارباب خود را اجرایی نمایند. شما دوست عزیزی که این مقاله رو تا آخر خوانده و پان ایرانیسم را فهمیدی و ذات پانفارسیسم را درک کردی بهتر است به این درجه از فهم برسی که نیازی به وجود یک شخص خاص جهت اداره کل کشور و مدیریت کردن زندگی مردم و اسطوره‌سازی از آن و یا از بت‌های قبلی نیست، آزادی برای همه ما است و باید تمام ملیت‌ها و اقوام به‌حق خود برسند و برابری در کشور به وجود بیاید، به‌نوعی حکومت مردم بر مردم باید صورت گیرد آن‌هم در شرایط آزادی اندیشه و بیان باشد و هیچ عقیده و نظری تحمیل نشود و گزینشی در انتخاب مسئول، مدیر، نماینده، وکیل و ریاست‌جمهور نباشد و یک نفر به‌عنوان شاه یا ولی... حکمران مطلقه نباشد. به کودکان از دوران شروع تربیتشان آزادی‌خواهی و جوانمردی را آموزش دهیم، حتی اگر در جامعه‌ای کفتار صفتانه زندگی می‌کنیم چراکه سرانجام آزادی خواهان و جوانمردان پیروزند. باید جامعه‌ای به وجود بیاید که همه در برابر قانون و مسئولیت خود مطابق با قانون پاسخ‌گو باشند و هیچ فردی بر فرد دیگر و مذهب و دینی بر ادیان و مذاهب و عقاید دیگر و قوم و نژادی بر دیگران برتری نداشته باشد، گرچه نباید از وجود حقیقت‌ها چشم‌پوشی کرد و در رابطه با گرفتن حق خود در زیر سایه خوش‌بینی ایستاد.کسانی ادعا می‌کنند که ملیت و اقوام مهم نیست و مهم ایرانی بودن است ایران در زیر سایه ی حفظ هویت تورکی، عربی، بلوچی، کوردی، لری، گیلکی موجودیت می گیرد. این اشخاص دقیقاً همان کسانی اند که در اول بخش سخن آخر درباره شان مفصل صحبت کردم، آن‌ها نوادگان بیماران قرن بیستم هستند. در کشور ملیت‌ها و اقوام جزو ارکان اصلی کشور اند چراکه اگه آن‌ها نبودن هیچ‌چیز نبود.**

**مقصر اصلی خود ما هستیم، باید پس از آگاهی از حقیقت راه درست را انتخاب کنیم. مطالعه کنیم و صحیح مطالعه کنیم. در این بازی‌سازی محیطی بوجود می‌آید که از جامعه موردنظر یک ملت احساسی و کم‌سواد می‌سازد. بامطالعه کردن از پرورش یک ذهن تنبل جلوگیری می‌کنیم، به یاد داشته باشید در یک جامعه، بوجود آمدن یک ذهن تنبل از داشتن یک بمب اتمی بدتر است، چراکه دیگه هدفی برای اداره کشور نمی‌ماند و تمام ملت بازیچه‌ی استعمارگران قرار می‌گیرند. در عکس‌های شماره (2) مشاهده کنید که یک قرن در بخش تاریخ و فرهنگ چطور بازیچه‌ی استعمارگران قرارگرفته‌ایم و این که چه بر سر مدنیت و تاریخ و فرهنگ واقعی انسان‌ها آمده است. قبل از دیدن این عکس‌ها کمی درباره بتن پلیمر تحقیق کنید. اول ماده تشکیل‌دهنده این بتن: سنگ‌آهک«Silicate:Re-Agglomerated»+سیلیکات«فقط شن»+کربنات«سنگ‌آهک»+یک‌پایه قلیایی«natron» و آب «نیل». بازهم «این شفاف‌سازی حق حیات شما عزیزان است.»**

****

**شماره(1-2)**

****

شماره(2-2)



شماره(3-2)



شماره(4-2)



شماره(5-2)



شماره(6-2)



شماره(7-2)



شماره (8-2) پس از جنگ قره‌باغ کارگاه‌های تولیدی«جعل تاریخ باستان ارامنه» کشف‌شده



شماره (9-2) پس از جنگ قره‌باغ کارگاه‌های تولیدی«جعل تاریخ باستان ارامنه» کشف‌شده



شماره (10-2) پس از جنگ قره‌باغ کارگاه‌های تولیدی«جعل تاریخ باستان ارامنه» کشف‌شده

منابع:

1) بررسی تحلیلی پان فارسیسم، علیرضا اردبیلی،ص5و7و10

2) در معانی "پان فارسیسم" "پان ایرانیسم" و "ایران"، مهران باهارلی

3) نقش ایدئولوژی در جنبش ملی، ف.علاءالدین

4) کتابچه راهنمای تورانیان و پان تورانیسم، چاپ دانشگاه آکسفورد، رس 1918، ص222 و223

5) آرنولد توین بی، بررسی تاریخ، جلد اول،ص4

6) دی.اچ.کار. تاریخ چیست، ترجمه حسن کامشاد، ص22

7) آرنولد توین بی، مورخ و تاریخ، ترجمه حسن کامشاد، ص68و69

8) دوازده قرن سکوت، کتاب اول:برآمدن هخامنشیان، ناصر پورپیرار، ج4،ص18

9) سیدوف، میرعلی،آذربایجان خالقینین سوی کؤکونو دوشونرکن، باکی1989،ص327

10) اؤگل، بهاءالدین،بویوک هون امپریاسی،ج1،باکی1992

11) کاشغری،محمود، ترجمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی،دیوان اللغات الترک،ج3،ص1و2

12) کاشغری،محمود، ترجمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی،دیوان اللغات الترک، ج3،ص72

13) کاشغری،محمود، ترجمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی،دیوان اللغات الترک، ج1،ص354و359

14) کاشغری،محمود، ترجمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی،دیوان اللغات الترک، ج1،ص339

15) پاشاصالح،علی،سرگذشت قانون، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران1348،ص88-89

16) ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، تهران1348، ج1، ص179

17) پیرنیا، حسن، ایران باستان، ج1، ص113-114

18) پاشاصالح،علی،سرگذشت قانون، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران1348،ص90

19) پاشاصالح،علی،سرگذشت قانون، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران1348،ص96

20) اولجاس، سلیمان، آزی یا، استانبول 1992، ص255

21) میراث فرهنگی،ص51

22) ا،م.دیاکونوف،تاریخ ماد،ص99

23) شارپ، فرمان‌های شاهان هخامنشی، کتیبه‌ی بیستون، ستون2، بند13

24) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی،شاهنامه فردوسی، ج1، مسکو،1960،ص21

25) همانجا

26) همانجا،ص30

27) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی،شاهنامه فردوسی، ج3، مسکو،صفحه 1534

28) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی،شاهنامه فردوسی، ج1، مسکو،صفحه 824

29) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی،شاهنامه فردوسی، ج3، مسکو،صفحه 1110

30) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی،شاهنامه فردوسی، ج3، مسکو،صفحه 389

31) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی،شاهنامه فردوسی، ج1، مسکو،صفحه 89و170

32) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی،شاهنامه فردوسی، ج1، مسکو،صفحه 39

33) بریان،تاریخ امپراتوری هخامنشیان،ص73

34) کتیبه بیستون، ستون1، بند4